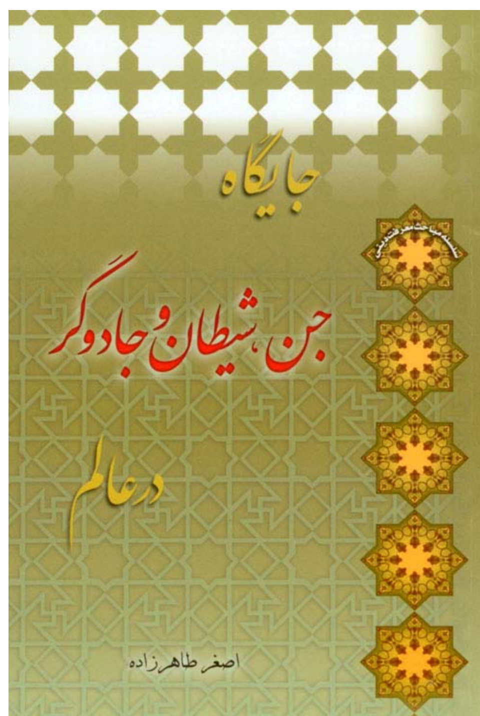
بسم الله الرحمن الرحیم



مقدمه

واقعیت این است که همیشه انسان ها در صدد بودند از رازهای عالم وجود آگاهی یابند تا بتوانند از تاثیر و نقش آنهادر زندگی خودبهره گیرند و با ملکوت عالم مأنوس باشند . قرآن نیز انسان ها را به این ام رتشویق کرده و فرموده : « اولم ینظروا فی ملکوت السماوات و الارض ... » " (سوره ی اعراف ، آیه ی 185) و علاوه بر این ، قرآن با تشویق مومنان به تدبر در آیات کتاب خداوند عمیق ترین و دقیق ترین اسرار و سنن واقعی عالم وجود را در اختیار انسان ها قرار میدهد تا عطش راز آموزی انسان را به صورتی صحیح سیراب کند . ولی از آنجایی که خداوند در مقابل هر غذای حلالی غذای حرامی نیز قرار داده تا معلوم شود چه کسی طالب حق است و چه کسی طالب ارضای نفس اماره .در مورد توجه به غیب هم موضوع همین گونه است ،وانسان های گرفتار نفس اماره بدون آنکه بدانند ؛ نحوه ی رویکردشان به راز و امور غیبی رویکردی وهمی و بی ثمر می باشد ، که نمونه های این رویکرد انحرافی را در جادوگران می توان ملاحظه کرد . نویسنده ی محترم در این کتاب سعی کرده به کمک قرآن و روایات و دلایل حکمی ، تفاوت این دو رویکرد را روشن نماید تا نه تنها مرز خرافه با حقیقت روشن شود ، بلکه خواننده با معارف بلندی در موضوع امور غیبی آشنا گردد و ان شاء الله بتواند با پیگیری این امور جهت زندگی خود را هر چه بیشتر به سیره ی اولیاء دین « علیهم السلام» نزدیک کند .

گروه فرهنگی المیزان با امید به این که عزیزان در دل این بحث متوجه افقی از معرفت حقیقی خواهند شد در صدد تدوین مباحث انجام شده به صورت کتاب موجود برآمد . امید است قدمی در راستای هر چه نزدیک شدن به معارف حقیقیه ی الهی برداشته باشیم.

جلسه ی اول

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از سلام ، ضمن تشکر از ا ینکه دعوت ما راپذیرفتید اجازه دهید سوالاتی که در ذهن شرکت کنندگان مطرح است ، خدمتتان عرض شود و سپس جنابعالی جواب بفرمایید .

سوالات عبارتند از :

1ـ نقش سحر در زندگی انسان ها چه اندازه است ؟ آیا می توان از طریق سحر سرنوشت انسان ها را تغییر داد ؟

2ـ آیا چشم زخم حقیقت دارد ، و افرادی هستند که توان چشم زدن داشته باشند ؟

3ـ جایگاه احضار روح در معارف اسلامی کجاست ؟

4ـ کیفیت و حکم هیپنوتیزم چگونه است ؟

زمینه های پذیرش شیطان یا ملک

همان طور که میدانید و قرآن هم به ما خبر داده است بالاخره مجموعه ای از قوای غیبی در عالم موجود است که اگر بخواهیم انواع آنها را بشماریم به این صورت است که متوجه باشیم ، اصل همه غیب ها حضرت غیب الغیوب یعنی حضرت رب العالمین است ، خداوند غائبی است که تمام عالم تحت تاثیروسیطره ی اوست . ملائکه نیز ازحقایق غیبی اند که برعالم وآدم تاثیر می گذارند و علاوه برتدبیر عالم ، به اولیاء الهی نیز کمک می کنند . از جمله قوای غیبی عالم که می توانند تاثیرگذار باشند ، جنیان هستند ، حالا چه ازجهت مثبت و چه از جهت منفی . جنیانی را که نقش منفی دارند شیاطین می نامند . و باز از جمله موجودات غیبی که می توانند تاثیرگذار باشند ، نفس انسان ها است ، بعضی از انسان ها می توانند بر روح و روان سایر انسان ها تاثیر بگذارند .

می توان از وجودات غیبی ، درست استفاده کرد ، همچنان که می شود از انوار آنها محروم شد . همان طور که می توان از خدا استفاده کرد و قلب را آماده پذیرش انوار الهی نمود ، می شود با پشت کردن به دین الهی ، از انوار حضرت رب العالمین محروم شد . حال اگر خود را از انوار الهی محروم کردیم ، قوای غیبی منفی جای آن را میگیرد . زیرا همان طور که این یک قاعده است که :« دیو چون بیرون رود فرشته درآید » عکس آن هم هست که : « فرشته چو بیرون رود دیو در آید » دیو همان شیطان است .

هیچ وقت نمی شود قلب و فکر ما بدون یک نیروی خیالی حرکت کند ، ما همیشه بر اساس قوای خیالیه کارهایمان را انجام میدهیم . به عنوان نمونه قبل از اینکه بلند شویم و به این جلسه بیاییم ، یک تصور خیالی از اینجا داریم که بر اساس آن بدن را حرکت دهیم تا بیاییم اینجا . حال آن صور خیالی که عامل حرکت ما است یا بر اساس تجلی نور الهی بر قوه ی خیال ما به وجود آمده ، یا بر اساس وسوسه های شیطان ایجاد شده است ، خیال ما خالی از یکی از آن دو نمی باشد . اگر زمینه ی پذیرش نور الهی ضعیف شد ، شیطان با تحریک قوه ی وهمیه فعالیت خود را شروع می کند و با وعده های دروغ ما را به مسیری که می خواهد می کشاند .

قرآن می فرماید : « و قال الشیطان لما قضی الامر ان الله و عدکم و عد الحق و وعدتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم

فاستجبتم لی فلا تلومونی و لومرا انفسکم ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی انی کفرت بما اشرکتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم » "
(سوره ابراهیم،آیه ی 22)و چون روز حساب بر پا شد شیطان می گوید : خدا به شما وعده داد ، وعده ی راست ، و من به شما وعده دادم ، و خلاف کردم ، و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید ، من فریادرس شما نیستم و شما هم فریاد رس من نیستید ، من به آنچه از قبل برای خدا شریک می دانستید ، کافرم . آری ستمکارن عذابی پر درد خواهند داشت .
طبق آیه ی فوق شیطان در آن شرایط دارد می گوید خودتان بد بودید و زمینه ی پذیرش نور الهی را در وجود خود از بین بردید ، من را چرا ملامت می کنید . چون اهل جهنم در قیامت به شیطان می گویند : چرا ما را گمراه کردی ؟ می گوید : من شما را گمراه نکردم ، در این گمراهی خودتان را ملامت کنید ، من دیدم شما پذیرای وعده های من هستید ، جلو آمدم ، باز بیشتر پذیرای وعده های من بودید ، بیشتر جلو آمدم . گاهی آنقدر طرف پذیرای شیطان می شود که به تعبیر امیرالمومنین « علیه السلام»: « اتخذوا الشیطان لامرهم ملاکا و اتخذهم له اشراکا فباض و فرخ فی صدورهم و دب و درج فی حجورهم فنظر باعینهم و نطق بالسنتهم فرکب بهم الزلل و زین لهم الخطل فعل من قد شرکه الشیطان فی سلطانه و نطق بالباطل علی لسانه » (« نهج البلاغه » ، ترجمه مرحوم دشتی ، ص 53)
شیطان را معیار کار خود گرفتند ، و شیطان نیز آنها را دام خود قرار داد و در دلهای آنها تخم گذارد ، و جوجه های خود را در دامانشان پرورش داد . با چشم های آنان می نگریست ، و با زبان های آنان سخن می گفت . پس با یاری آنها بر مرکب گمراهی سوار شد و کردارهای زشت را در نظرشان زیبا جلوه داد ، مانند رفتار کسی که نشان می داد در حکومت شیطان شریک است و با زبان شیطان ، سخن باطل می گوید .
حضرت می فرمایند ممکن است کسی روح و عقل و قلبش ، همه و همه در دست شیطان قرار می گیرد.

بدن مظهر قدرت روح

برای جواب به سوالات عزیزان لازم است آیاتی را به عنوان مبنا مطرح کنیم تا راحت به جواب برسیم ، از جمله مبناهایی که باید بدان توجه داشت توجه تاثیر نفس یا منِ انسان است بر تن او شما نفسی دارید که بر « تنِ» شما تاثیر می گذارد . حتی وقتی به جهت ترس ، قلبتان شروع می کند بزند « منِ» شما می ترسد و تحت تاثیر آن است که قلب گوشتی شما شروع به تپش های غیر عادی می کند . این قدر نفس آدم روی تن او تاثیر دارد که تن مظهر بسیاری از حالات من او می شود ، تا آنجا که گاهی با تحریک بدن توسط « نفس » تازه معلوم می شود چه قدرتی داشته ایم ، مثلاً هیچ وقت فکر نمی کردید بتوانید از روی جوی آب جلوی خانه تان بپرید . ده سال آنجا زندگی می کردی و هیچ وقت تصور پریدن از روی آن را هم نداشتی ، اما وقتی یک گرگ دنبالت کرد دیگر معطل نمی شوی که از روی پل بروی آن طرف ، با تمام نیرو از روی جوی آب می پری آن طرف ، حتی دو متر هم آن طرف تر می پری ، بعد هم از خود می پرسی این قدرت را از کجا آوردم ؟ این قدرت را « منِ» شما در بدن شما ایجاد کرد .
»من» ترسید و برای دفع خطر چنین قدرتی را به بدن داد.
گاهی کسی که صرع دارد با یک حرکت چند نفر را که دست او را گرفته اند پرت می کند آن طرف ، چون با تحریک من یا نفس او بدنش چنین قدرتی پیدا می کند که به طور عادی هیچ وقت بدن و ماهیچه هایش چنین قدرتی ندارند ، ولی چون روح او فوق العاده تحریک شده و از تعادل خارج گشته است دیگر نمی تواند با عقلش آن تحریک را کنترل کند . در همین رابطه می گویند : « دیوانه ها زور دارند » به خاطر اینکه « من» آدم ها قدرت فوق العاده دارد . ولی عقل تاثیر آن را بر بدن کنترل می کند ، حال اگر عقل در میدان نبود دیگر قدرت نفس انسان در کنترل عقل نخواهد بود .
»من » انسان ها آنقدر قدرت دارد که می تواند از فاصله ی دور قطار در حال حرکت را نگه دارد .آن مرتاض با دستش نمی تواند قطار را نگه دارد ، اما با تمرکز قوای نفس روی قطار می تواند این کار را بکند ، تمرکز یعنی جمع کردن قوای نفس . البته مدت ها طول می کشد تا بتواند نفس خود را عادت به تمرکز بدهد. حال با توجه به چنین قدرتی که در نفس هر کس هست ، انسان می تواند از آن قدرت به صورت مثبت و یا منفی استفاده کند. مومنی که نفس خود را متمرکز میکنند و قدرت آن را ظاهر مینمانید ، اهل کرامت میشوند ، و غیر مومنین درهمان رابطه اهل فتنه و فساد میشوند.

کتک خوردن از خیالات

مبنا یا موضوع دومی که باید مورد توجه قرار گیرد که به یک اعتبار ادامه همان نکته اول است ، موضوع شدت تاثیر من روی تن است . این قدرگاهی من انسان روی تن آدم تاثیر می گذارد که با ساختن خیالات و رشد آنها موجب می شود که هر چه تصور می کند بر روی بدنش محقق شود . این در حالی است که انسان در تعادل نباشد و عقل او روی خیالاتش کنترل نداشته باشد .
نقش خیال بر روی تن بسیار عجیب است . مثلاً اگر طرف در خانه تنها نشسته است ، یک مرتبه فکر کند که نکند یک دزد از دیوار بالا بیاید . در این حال اگر عقل و ایمان او به کمک آیند که مگر خدا تو را تنها می گذارد ، خدا خودش کمک می کند ؛ همین توکل انسان به خدا نمی گذارد آن خیال

رشد کند . اما اگر عقل و ایمان در صحنه ی نبود و آن خیال همچنان رشد کرد و باز قدرت گرفت و رشد کرد ، یک مرتبه طرف آن دزد را بالای دیوار می یابد . اگر باز خیال کرد که حالا می آید و یک کتک محکم به من می زند ، می یابد که آن دزد آمد و شروع کرد او را زدن ، و اگر خیال کرد طوری او را زد که تمام بدنش سیاه شد ، می یابد که بدنش سیاه شد . بعد که آن خیالات رفت و آشنایان آمدند می بینند که واقعاً بدن او سیاه شده و می پذیرند که دزدی آمده و او را کتک زده و بدن او را سیاه کرده است . در حالی که او از خیالات خودش کتک خورده ، آن خیالات آنقدر قوی بود که روی بدن او تاثیر گذارد . بنده خودم موردی را می شناختم که می گفت : جنیان آمدند و محکم با دست روی صورتم زدند ، و فردا صبح جای پنج انگشت روی صورتش کبود بود . این همان کتک خوردن از خیالات نفس خود است . عموم مردم این قدرها خیالاتشان را رشد نمی دهند ، چون با توکل و ایمان و عقل آن را کنترل میکنند ، ولی انسان های معمولی از خیالاتشان تاثیرمیگیرند و اگر در یک تنهایی قرار گرفتند که کاملاً خیالاتشان امکان رشد کردن پیدا کرد تاثیر شدیدی از آن می گیرند .

قدیمی ها می گفتند زن هایی را که تازه زایمان کرده اند تنها نگذارید ، جنیان می آیند او را اذیت میکنند . این حرف از جهتی درست است و از جهتی غلط ، چون از جهتی واقعاً این خانم در آن حالت ضعف بدنی پیش آمده و تنهایی ، خیالاتش را نمی توانست کنترل کند ، و لذا صورتی را در بیرون برای خود می ساخت و از آن تاثیر می پذیرفت ، و از جهت دیگر چون واقعاً چیزی در بیرون نبود ، او در خیالات خود آن را می ساخت . آدمی که ضعیف شودنیروی کنترل خیالش تحلیل می رو د، از این رو خیالش تحرک بیشتری پیدا می کند. نمونه ی ساده این حالت را وقتی درروز به شدت خسته شده اید و سب می خواهید بخوابید تجربه کرده اید . هر چه می خواهید بخوابید ، خیالاتتان نمی گذارد ، چون بدن ضعیف است تاثیر خیالات بیشتر است . خیالاتتان در شرایط خستگی بدن قوی تر از شرایط عادی تاثیر می گذارند . اما اگر بدنتان در شرایط عادی باشد ، خیالات که می آیند قدرت کمتری در تاثیرگذاری دارند . از قدیمی ها شنیده اید که می گفتند در حمام ها اگر صبح زود می رفتیم جنیان را می دیدیم . چون اولاً : وقتی تنها در حمام بودند جنیان را می دیدند زیرا تنهایی ؛ خیال پرور است . ثانیاً : در آن فضا به جهت بخار زیاد ، اکسیژن به اندازه ی کافی موجود نبود و لذا به بدن فشار می آورد و قوه ی وهمیه قوی می شد ، وقتی قوه وهمیه قوی شد انسان هر چه را انتظار دارد می سازد ، آنقدر هم شدید می سازد که از آن تاثیر می گیرد . طرف می گوید خودم دیدم در جنگل که بودم از لابلای درخت ها یک مرتبه کسی آمد و شروع کرد به زدن من ، و این هم جای مشت او ، و واقعاً به اندازه جای مشت صورت او ورم کرده است ، شما می مانید که آخر اینجا جایی نیست که کسی پنهان شده باشد و بعد هم بیاید این بنده خدا را کتک بزند . غافل از اینکه او در آن تنهایی با رشد خیالات ، از خودش کتک خورده ، منِ او آنقدر قدرت دارد که به این شکل بر بدن او تاثیر بگذارد . در حالی که ما این تاثیرات را به پای انسان یا جنی می گذاریم " (عین این حالت در رابطه با عقیده به « بختک » مطرح است که شخص با پیش فرض هایی که دارد در شرایط جسمی ، روحی خاصی که ذهن او بیشتر تحت تاثیر خیالاتش می باشد ، تصور می کند موجودی بر روی او افتاده است و به او فشار می آورد ، بدون آنکه بختک و اقعیت خارجی داشته باشد) البته نمی خواهم وجود جن را رد کنم ، فعلاً می خواهیم نقش قوای نفس روشن شود ، تا آرام آرام برسیم به جایگاه جن و ملک و سحر . موقعی که طرف از خیالات خود تاثیر می گیرد آنقدر به خیال خود اجازه ی رشد داده است که آن خیال می تواند روی بدنش او تاثیر گذارد . حتماً شنیده اید طرف خواب رفیقش را دید که صحرای محشر است رفیقی که در جهنم بود ، جلو او را گرفت که یک ریال از او طلبکار هستم بده و گر نه نمی گذارم از پل صراط به سوی بهشت رد شوی ، گفت اینجا که پول ندارم ، گفت پس بگذار برای اینکه یک کمی خنک شوم انگشتم را روی بدنت بگذارم ، از سوز تماس انگشت او روی بدنش فریاد کشید و بیدار شد ، دید راستی راستی آن جای بدنش زخم شده است و به شدت می سوزد . آری خیال طرف ، به عالم قیامت سیر کرد و تحت تاثیر آن عالم قرار گرفت و آن تاثیر را به بدن منتقل کرد . بدن او که به قیامت نرفت ، بدنش در رختخواب خوابیده بود ، روحش به قیامت رفت و از آن عالم متاثر شد ولی بدنش زخم شد .

در فرانسه برای اینکه ثابت کنند روان انسان بر بدنش تاثیر می گذارد در محکمه و در جلو زندانی مجازات او را این چنین قرار دادند که باید آهن گداخته ای را روی دستش بگذارند ، برای اجرای حکم در زندان و جلوی فرد زندانی کوره ای حرارت زا آوردند و میله ای را هم در کوره گذاشتند تا خوب داغ و قرمز شد ، دست های فرد زندانی را همان طور که نگاه می کرد به تخت بستند ، و پس از آن چشمش را بستند ـ بنده ی خدا در ذهن خود تصور می کرد که می خواهند آهن قرمز را روی دستش بگذارند ـ بعد میله آهن قرمز را نزدیک دستش آوردند ، ولی یک میله ی آهن سرد را روی دستش گذاشتند ، یک دفعه فریاد زد ، سوختم و بعد هم دستش تاول زد . از این طریق تاثیر روان بر بدن را نشان دادند.

تأثیر روان بر جسم

ابن سینا بحث بسیار خوبی دارد که ما در جای دیگر به طور مفصل عرض کرده ایم " (به قسمت سوال و جواب های کتاب « علل تزلزل تمدن غرب » وی را به نوشتار « شیعه و تمدن زایی » از همین نویسنده رجوع شود) می گوید تخته ای با عرض یک موزائیک وطول مثلاً ده متر را بر سطح زمین قرار دهید و به یک نفر انسان عادی بگویید بر روی آن حرکت کن، امکان اینکه پایش از روی تخته جدا شود بسیار بسیار کم است. ولی اگر همین

تخته را بر روی ارتفاع چهار متری قرار دهید، به طوری که زیر آن تخته خالی باشد و آن شخص بخواهد روی آن حرکت کند، امکان سقوط آن بسیار بیشتر است. زیرا درحالت دوم تصور افتادن در او قوی تر است گاهی آنقدر آن تصور شدید می شود که طرف گمان می کند سقوط واقع شد و لذا بدن خود را مطابق آن سقوط تغیر حالت می دهد و در نتیجه سقوط می کند. یعنی اول در ذهن خود افتادن را تصور کرد ، و سپس به ماهیچه هایش عکس العملی مطابق سقوط کردن را دستور داد و در نتیجه به جهت حرکت ماهیچه ها سقوط کرد . در صورتی که در حالت عادی عکس آن واقع می شود ، یعنی اول ماهیچه ها توان مقاومت ندارند و سپس طرف سقوط می کند . ابن سینا با این حرفش ، نکته ی مهمی را متذکر می شود . حتماً شنیده اید که او یک پزشک بزرگ است ، او می فهمد که بسیاری از بیماری ها را اول روح پذیرفته است که بیمار شود بعد آن را به بدنش تحمیل می کند ، در واقع به بدنش می گوید چرا بیمار نمی شوی؟

عین قاعده فوق را در بقیه مسائل روحی وخیالی می توانید مشاهده کنید.فارابی و محی الدین و امثال آنها میگویند اگرکسی قاعده خیال را بشناسد بسیاری از اسرار تفکر برایش حل و روشن می شود و می بیند نقش خیال تا کجاها گسترش دارد و روح ما با قدرت فوق العاده ای که دارد ، چگونه بر جسم ما تاثیر می گذارد .

با توجه به قدرت فوق العاده ی روح ، اگر این روح ، الهی شود با چنین توان و استعدادی می تواند نه تنها در بدن خود بلکه در خارج از بدن خود نیز موثر باشد . خدا به هیچ وجه دشمن ما نیست ، دوست ماست ، روحی که از خدا نور بگیرد روی جسم هم که اثر گذارد تاثیرش موجب متعادل شدن جسم می شود ، مضافاً اینکه آن روح ، روحی می شود دارای حکمت و بصیرت . اگر روح از خدای حکیم بصیر علیم محبوب تاثیر نگیرد ، از خیالات و وهمیات شیطانی تاثیر می گیرد و در نتیجه میل های غیر متعادل در آن سر بر می آورد و همان میل ها را به بدن خود نیز سرایت می دهد .

روح اگر از ملک تاثیر بگیرد مثل آنها « عباد مکرم » می شود ، اما اگر انسان دریچه ی روح خود را به سوی وسوسه باز کرد ، شیطان داخل می شود ، وقتی شیطان آمد ، بستگی دارد که شما چطور دعوتش کنید اگر کم دعوتش کنید ، و نور ملائکه را به کلی در خود خاموش نکرده باشید جنگ بین ملک و شیطان در جان شما شروع می شود ، گاهی غلبه با آن است و گاهی غلبه با این مثلاً ملک به قلب الهام می کند که خدا انسان را تنها نمی گذارد ، به خدا توکل کن و اضطراب به خود راه نده . چیزی نمی گذرد شیطان می آید و وسوسه می کند که نه آقا اگر دیر بجنبی بدبخت می شوی ، با رشوه هم که شده باید این کار را بکنی . باز ملک با الهاماتش به دادمان می رسد و باز شیطان با وسوسه هایش فکر ما را به دست می گیرد و همین طور جنگ بین ملک و شیطان هست تا اینکه یا قلب ملکی می شود یا شیطانی . عموماً از چهل سال به بعد تکلیف آدم ها معلوم می شود . انسان بیشتر میدان را به شیطان داده ، اینقدر او جلو می آید تا تمام قلب را شیطانی کند . حالا که تمام قلب انسان شیطانی شد ، دیگر خودش را کاملاً در اختیار شیطان می گذارد ، که کار جادوگران حرفه ای از این قرار است . از این رو جادوگری حرام است چون جادوگران حرفه ای از این قرار است . از این رو جادوگری حرام است چون جادوگر کارهایی میکندکه شیطان به کمکش بیاید و در همین رابطه مجبور می شود به هر پستی و رذالتی تن دهد . یکی ا زهمین ها که عجیب هم زحمت کشیده بود چندین سال رفته بود آمریکا از جادوگران آمریکایی درس گرفته بود بعد هم رفته بود شیراز به قول خودش چهار سال هم در شیراز آموزش دیده بود ، آنقدر ظاهرش خراب بود که نگاهش هم که میکردی شیطنت را در نگاهش می دیدی و اذیت می شدی . استاد شیرازی اش که یک خانم بوده به او دستورداده بود باید مدتی خون بخوری و در مدفوع خود بنشینی ــ تا روحش پست شود و بتواند با شیطان ها مرتبط گردد ــ شهید مطهری « رحمه الله علیه» در تفسیر سوره ی جن می فرمایند : روی هم رفته جنیان نسبت به انسان ها در درجه ی وجودی پایین تری هستند.حال شما حساب کنیدشیطان ها که از جنیان پست هستند چه اندازه پایین می باشند و برای ارتباط با آنها چقدر باید روح را پست کرد.

درجه ی وجودی جنیان

جنی ها به عنوان موجودات مختار ، هم صنف خوب دارند و هم صنف بد . اما چه خوب و چه بد ، از نظر درجه ی وجودی ، نسبت به انسان در درجه ی وجودی پایین تری هستند و اگر کسی بخواهد با آنها ارتباط برقرار کند باید پایین بیاید .به همین جهت در سوره ی جن مشخص است که رسول خدا « صلی الله علیه و آله و سلم» مستقیماً با جنیان ارتباط برقرار نکردند بلکه خداوند به پیامبر « صلی الله علیه و آله و سلم» خبر میدهد و می فرماید :

« قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرانا عجبا * یهدی الی الرشد فامنا به ولن نشرک بربنا احدا(سوره ی جن ، آیات 1 و 2)

ای پیامبر ! بگو به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم که به راه راست هدایت می کند پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد .

با این وصف ، جادوگران با بدترین جنیان و شروریان آنها ارتباط برقرار میکنند . قرآن در مورد جنس شیطان و شخصیت او می فرماید : و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه ، افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو ، بئس للظالمین بدلا » (سوره ی کهف ، آیه / 50) و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند ، او از گروه جن بود ، پس

از فرمان پروردگارش سرپیچید . آیا با این حال او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید و حال آنکه آنها دشمن شمایند و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند .

آیه ی فوق می فرماید : اولاً : شیطان از جنس جنیان است ،با توانایی های خاصی که جنیان دارند .ثانیاً : از امر بندگی پروردگارش سر باز زده است . چون شیطان جادوگران را مال خودش می داند ، در راستای هدف فاسدی که آنها دارند کمکشان می کند . البته دو نوع جادوگر داریم : جادوگران قلابی که به واقع جادوگر نیستند و بیشتر با حدسیات کار می کنند و خیالاتی را به افرادی که به آنها رجوع می کنند القاء می نمایند و آنها هم از سر سادگی می پذیرند . ولی بعضی از جادوگران به کمک شیاطین کارهایی از دستشان بر می آید ، قرآن در رابطه با جادوگران نوع دوم می فرماید : « و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا ، یعلمون الناس السحر ، و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنه فلا تکفر فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجه و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الاخره من خلاق و لبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون » (سوره ی بقره ، آیه ی / 102) و یهودیان آنچه را که شیطان در رابطه با سلطنت سلیمان گفتند ، پیروی کردند ، در حالی که سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطان ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می آموختند و نیز از آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود پیروی کردند با اینکه آن دو فرشته هیچ کس را تعلیم سحر نمی کردند مگر آنکه قبلاً به او می گفتند ما وسیله ی آزمایشی برای شما هستیم پس زنهار کافر نشوی ولی آنها از آن دو فرشته چیزهایی می آموختند که به وسیله ی آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند ، هر چند بدون اذن خدا نمی توانستند به وسیله ی سحر به احدی زیان برسانند . و خلاصه چیزی می آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی رسانید و قطعاً یهودیان دریافته بودند که هر کس خریدار این متاع باشد در آخرت بهره ای ندارد ، وه که چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می دانستند .

بحث مفصل این آیه را به بعد موکول می کنیم ، ولی عنایت بفرمایید که خداوند در آیه ی فوق می فرماید : شیاطین به مردم سحر می آموزند . پس موضوع نقش شیاطین در آموزش سحر به جادوگران واقعی چیزی است که قرآن نیز به آن اشاره کرده است.

جنیان و سرعت انتقال اشیاء

قران می فرماید : وقتی هدهد برای حضرت سلیمان « علیه السلام»خبر آورد که یک خانمی با این خصوصیات در قوم سبا هست ، حضرت فرمودند چه کسی می تواند تخت او را اینجا بیاورد ؟ دو کس بلند شدند یکی عفریت جن و دیگری جناب حضرت عاصف بن برخیا . عفریت یعنی شرور ، معلوم است یکی از جنیان شرور در خدمت حضرت بوده و حضرت او را اسیر کرده بودند و از این طریق نقش ایمان را در اسیر کردن جنیان شرور به ما می نمایانند . آیا شیاطین باید سر به سر ما بگذارند یا ما باید کاری کنیم که آنها تحت قدرت ما باشند ؟ قرآن می فرماید : « قال عفریت من الجن انا آتیک به قبل ان تقوم من مقامک و انی علیه لقوی امین » (سوره ی نمل ، آیه ی / 39) عفریت جن گفت : من می توانم تخت آن خانم را قبل از آنکه از جایتان بلند شوید و جلسه تمام شود بیاورم ، پس معلوم می شود جنینان چنین توانی دارند ، منتها توانایی های آنها در زمان انجام می گیرد و به همین جهت گفت : قبل از اینکه جلسه تان تمام شود آن تخت را می آورم . در حالی که عاصف بن بر خیا عرض کرد قبل از آنکه چشمت به هم بخورد می آورم .یعنی کار عاصف در بی زمان و درعالمی فوق عالم ماده صورت میگیرد.عرض بنده آن است که این آیه نشان می دهد جنیان میتوانند با سرعت زیاد چیزی را جا به جا کنند . حتماً شنیده اید که گاهی می گویند چیزهایمان که گم شده ، جنی ها برده اند ، دروغ نیست ، البته بعضی ها خودشان یادشان می رود چیزهایشان را کجا گذاشته اند ، بی خودی گردن جنی ها می گذارند اما بالاخره جنی ها می توانند این کار را بکنند .

اخیراً خواهری فریب خانمی را خورده بود که کارهای غیرعادی انجام می داد و به او گفته بود می خواهم شما را با امام زمان (عج) آشنا کنم ، او را به جمکران می برد و می گفت به من دستور داده اند باید با پای برهنه دور مسجد جمکران بدویم . این خانم می گفت در مسیری که از اصفهان به طرف قم می رفتیم یک مرتبه همان طور که پهلوی من نشسته بود لباسش عوض شد . بنده عرض کردم این با جنی ها ارتباط دارد.ابتدا نمی پذیرفت واین کارها را حمل بر کرامت می کرد ، می گفت مثلاً همان طور که داخل اتاق ایستاده یک دفعه چادرش عوض می شود ، یا برای ما میوه تازه می آوردند که مثلش در بازار نیست . می گفت : کفش هایمان گم شد ، بعد از چند روزگفت : کفش ها زیر مبل خانه مادرتان است . بنده بر اساس همان کاری که عفریت جن انجام داده عرض کردم این با جنیان ارتباط دارد و هیچ کرامتی هم در کار نیست ، به او بی محلی کنید و گر نه پای جنیان را خودتان در زندگی تان باز می کنید .

جادوگران واقعی با ریاضت های سخت ،پدر خود را در می آورندتا با جنینان مرتبط شوند تاآنها خبرهایی نیمه کاره و به درد نخور را برای آنها بیاورند و شما را به خودشان مشغول کنند . شما از خود نمی پرسید اگراین جادوگران کاری می توانستند بکنند. چرا اول برای خودشان نمی کردند ،چرا اکثر آنها فقیر و بدبخت اند ؟

با دقت در آیه ی 102 سوره ی بقره که عرض شد در مورد جادوگران می فرماید : « و ما هم بضارین به من احد » ؛ آنها هرگز نمی توانند ضرر بزنند

« الا باذن الله » مگر اینکه خدا بخواهد . زیرا این سنت خداست که آدم های نادان تنبیه شوند.حال سنت تنبیه آدم نادان صورت های مختلف دارد ، یک صورتش اینکه ماشین به او می زند ، یا دزد اموال او را می برد . یکی از صورت های تنبیه خدا این است که با مسئول اداره اش درگیر می شود و او حقوقش را کم می کند ، یکی هم اینکه از طریق جادوگران ضربه می خورد . پس یکی از راه هایی که خدا آدم ها را تنبیه می کند از طریق جادوگر است ، نه اینکه جادوگر همه کاره است و هر کاری خواست می تواند بکند . مگر دزد همه کاره است ، چرا دزد به دلش می افتد این ماشین را ببرد ، چرا ماشین دیگری را نمی برد ؟ اینها همه روی حساب است و همه در مسیری که خداوند اذن بدهد انجام می شود ، و اذن خدا هم بی حکمت نیست . شما می بینید این ماشین جلوی فلانی که رسید ترمزش برید . بنده در موردی که در فکر بودم این بنده خدا چه طوری از موقعیتی که برای خود ایجاد کرده نجات پیدا میکند ،خبردار شدم تصادف کرده است ،چون فهمیدم خداوند در عین تنبیهی که به او کرده شرایط نجات او را از آن موقعیت فراهم نموده است خیلی خوشحال شدم .آن تصادف ؛ ظاهرش تصادف بود ولی باطنش تنبیه خداوند بود و به اذن او هم انجام شد . حالا آن راننده چه کاره است که باید سبب این تصادف شود و از آن طریق تنبیه شود ، آن هم حکمت خاص خود را دارد . زیرا بالاخره دنیاآنچنان است که « و ما تسقط من ورقه الا یعلمها » (سوره ی انعام ، آیه ی / 59) یک برگ فرو نمی افتد مگر آنکه خدا از آن آگاه است .

پس یکی ازراه هایی که خداوند برای بعضی ها به عنوان تنبیه قرار داد از طریق جادوگران و جنیان است. البته اینها آزاد نیستند که بتوانند هر بلایی سر هر کس بیاورند، درست است قدرت ما به جنینان نمی رسد، اما قدرت خدا به آنها می رسد.پس نباید خودمان را در مقابل قدرت جادوگران دسته بسته بدانیم و فکر کنیم خداوند سرنوشت ما را در دست آنها قرار می دهد . یکی بگوید نکند فلانی دارد برای من جادو می کند ، مگر دست خودش است ! اگرخدا مصلحت بداند وزمینه را ما با بی ایمانی خود فراهم کرده باشیم ،طبق مصلحت الهی،خداوند از آن طریق ما را تنبیه می کند ، راه نجات هم برگشت به بندگی خدا است و راضی بودن به آنچه خداوند برای ما مقدر کرده است . اگر بنا نیست خدا مرا تنبیه کند ، هیچ جادوگری نمی تواند کاری بکند ، خودتان شنیده اید که جادوگران می گویند فلانی ضد جادو است . نه ، او ضد جادو نیست ، به جادوگران باید گفت : شما فکر می کنید آنجایی که جادو می کنید ، جادو بود که اثر کرد ما خودمان با آرزوهای دنیایی زمینه ی تاثیر جادوی شما را فراهم کردیم .

آری خداوند می فرماید : شیطان و قبیله ی او شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید ؛ « ... انه یراکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم ... » (سوره ی اعراف ، آیه ی / 27) ولی با اینکه می فرماید آنها شما را می بینند، درجای دیگر ما را متوجه می کنندنه تنها وسعت دید آنها محدود است و به عمق عقل ها و قلب ها دسترسی ندارند ، حتی به حریم مادی اولیاء الهی نیز نمی توانند وارد شوند . قرآن می فرماید : « فلما قضینا علیه الموت ما دلهم علی موته الا دابه الارض تاکل منساته فلما خر تبینت الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین » (سوره ی سبا ، آیه ی / 14) پس چون مرگ را بر سلیمان مقرر داشتیم جز موریانه که عصای او را به تدریج می خورد افراد را از مرگ او آگاه نگردانید ، پس چون [سلیمان] فرو افتاد برای جنینان روشن گردید که اگر غیب می دانستند در آن عذاب خفت آور باقی نمی ماندند .

از آیه ی فوق بر می آید که اگر ما اجازه ی ورود به جنینان ندهیم از بسیاری از احوالات و افکار ما غافل اند و میتوان با وارد شدن در قلعه ی شریعت الهی از تیررس حیله های آنها به دور بود. این طور نیست که فکر کنیم حال که آنها را می بینند وما آنها را نمی بینیم آنها اجازه داشته باشند براحتی وارد حریم شخصی ما شوند و با ما مقابله نمایند .

جالب است که جنیان طبق آیه ی فوق اقرار می کنند که : « لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین » اگر از غیب آگاهی داشتیم در عذاب خوار کننده گرفتار نمی ماندیم . این میرساند که اولا :اینها جنیان شروری بوده اندکه حضرت سلیمان « علیه السلام»آنها را در اسارت خود درآورده بودند . ثانیاً : با همه ی زرنگی که داشته اند نفهمیدند حضرت سلیمان « علیه السلام»رحلت کرده اند .

لازم است در رابطه با نقش جادوگران ، سخن خدا را یک اصل بگیریم که می فرماید : « و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله » هیچ جادوگری ، هیچ ضرری به کسی نمی تواند برساند ، مگر به اذن خدا . پس اشکال در ما است که زمینه ی تاثیر شیطان را در خود فراهم می کنیم.

سحر و بی نتیجه بودن آن

در جواب اینکه سوال فرمودید چرا سحر حرام است ، عرض می کنم سحر یک نوع جهت گیری بطرف عوامل غیرالهی است و لذا هم فعل ساحر حرام است ،هم فعل آن کس که نزد ساحر میرود . حتی از ظاهر آیات بر می آید که سحر از مشروب خوردن و قمار کردن بدتر است .و چون در سحر جهت ساحر و شخصی که به ساحر رجوع می کند ، غیر الهی است به هیچ نتیجه ای نخواهند رسید . زیرا قرآن می فرماید : « و لا یفلح الساحر حیث اتی » (سوره ی طه ، آیه ی 69) ساحر هیچ وقت نه رستگار می شود و نه نتیجه می گیرد و نه نتیجه می دهد ، هر جا بیاید . چون آن ساحرانی هم که حرفه ای هستند با ضعیف ترین و پست ترین جنیان ارتباط دارند ، جنینان فهمیده و عاقل هیچ وقت به جادوگران اعتنا نمی کنند . مگر آدم های ضعیف و نفهم در بین انسان ها کاری می توانند بکنند که جنیان نفهم بتوانند کاری بکنند ؟ در دنیای خودمان آدم های سودجو و خودخواه می توانند به آدم های ساده و ضعیف و بی دین زور بگویند.دررابطه با جن ها هم آنهایی که ساده ترو ترسو هستند به تسخیر جادوگران درمی آیند،آنهایی که میشود

با حیله و تهدید در اختیار گرفت . خود جن ها هم از این تسخیرها که به دست جادوگران انجام می شود ناراحتند ، مثل آدم هایی که از دست ارباب خود ناراحت اند ولی توان و هنر مخالفت ندارند ، لذا جنیان تسخیر شده اگر در فرصتی توانستند به خود جادوگران ضربه بزنند حتما می زنند . آقای ایوبی قائنی در کتاب « سفینه الصادقین » قضیه ای را نقل می کنند ازفردی که چندجن دراختیار داشت و از این طریق بقیه را مورد آزار و اذیت قرار می داد و در یک غافلگیری همان جن ها او را خفه کردند .

باید متوجه بود که همه ی ما در معرض امتحان هستیم و لذا در مشکلاتی قرار می گیریم تا معلوم شود در مشکلات و مصیبت ها به کجا رجوع کنیم ، پس از مدتی مشکلات می روند ، حال اگر به غیر خدا رجوع کرده باشیم در این امتحان رو سیاه می شویم ، همان طور که رضا خان و صدام آمدند و رفتند و روسیاه شدند و عده ای مثل مرحوم مدرس « رحمه الله علیه» و حضرت امام خمینی « رحمه الله علیه» تحت تاثیر قلدری آنها قرار نگرفتند و روسفید شدند ، ولی عده ای هم به همان پناه بردند و روسیاه شدند ، در سایر امور هم قضیه از همین قرار است .

عده ای درمشکلات به فالگیر پناه میبرندو بظاهر هم کارشان درست میشود، غافل ازاینکه علت رفع مشکل آنها به آن جهت بودکه مدت امتحانشان به سر آمد ، اما با رجوع به فالگیر و جادوگر در رویارویی با آن مشکلات ، روسیاه شدند . مگر می شود از طریق حرام کسی به نتیجه برسد ؟ مثل شاه که به نتیجه نرسید ، شاه ساواک درست کرد تا جوانان ما ر اشکنجه کند و آنها را از جلو راه خود بردارد . ولی با این کار سرنوشت خود را بدتر کرد و روز به روز خود را به سقوط نزدیک تر نمود .

آیه ای که عرض شد روشن می کند که ساحر هیچ موقع و در هیچ شرایطی نه برای خودش می تواند کاری بکند و نه برای بقیه.

جایگاه چشم زخم

پرسیده اید آیا چشم زخم تاثیر دارد ؟ بله چشم زخم تاثیر دارد،قرآن هم به آن اشاره دارد و می فرماید :« و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون * و ما هو الا ذکر للعالمین » (سوره ی قلم ، آیات 51 و 52) محققاً آنها که کافر شدند وقتی قرآن را شنیدند نزدیک شد با چشم های خود تو را به زمین بیندازند و گفتند او دیوانه است ـ در حالی که این حرف ها همه از شدت خشمشان بود ـ و قرآن چیزی جز ذکر الهی برای عالمیان نیست . رسول خدا « صلی الله علیه و آله و سلم» در تفسیر آیه ی فوق فرمودند : « چشم زخم ، حق است » " (المیزان ، ذیل آیه ی فوق در بحث روایات) نیز می فرماید : « ان العین لتدخل الرجل القبر و تدخل الجمل القدر » (جامع الاخبار ، ص 157) چشم زخم ؛ مرد سالم را در قبر و شتر سالم را در دیگ می کند .

حالا بر شخصیتی مثل پیامبر « صلی الله علیه و آله و سلم» اثر نمی کند بحث دیگری است . مگر می شود روح قدرتمند رسول خدا « صلی الله علیه و آله و سلم» تحت تاثیر روح های تنگ قرارگیرد؟آری روح ها می توانندبرهمدیگر تاثیرگذارند ولی شرطش آن است که روح ها ازهمدیگر تاثیرپذیر باشند .

در موضوع چشم زخم قضیه از این قرار است که بعضی از روح ها در عین تنگ نظری ، در تمرکز روی موضوعی رشد کرده اند ، همان طور که بعضی از روح ها در عین وسعت ، در تمرکز روی موضوعی رشد کرده اند .

اینکه می فرمایند : نگاه به صورت مقدس امیرالمومنین « علیه السلام»ثواب دارد ، به جهت بهره مندی از روح متعالی آن حضرت است . چون روحی که پشت این صورت قرار دارد آن قدر با برکت و نسبت به بقیه دلسوز و مهربان می باشد که انسان با نظر به آن حضرت از آن روح متاثر می شود . یا اینکه می گویند به دیدن ارحام بروید تا روحتان تغذیه شود ، چون ارحام نظر لطف به ما می کنند و روحمان وسعت می یابد . ائمه « علیهم السلام» که جای خود دارد ، حتی علمایی که روی خود زحمت کشیده اند می توانند آنچنان روح انسان را تحت تاثیر قرار دهند که میل او تغییر کند . یکی از رفقای خوب ما می گفت دلم می خواست از یک سلسله افکار راحت شوم ولی زورم به خودم نمی رسید،خدمت یکی از علماء رفتم و عرض کردم حاج آقا شما به من بفرمائید این افکار را از ذهنم دور بریزم . آن عالم قضیه دستش بود به من دستور دادند که دیگر آن طور فکر نکنید و آن افکار را دور بریزید . رفیق ما می فرمود بعد از آن دیگر آن فکرها از ذهنم رفت .آری تاثیر افکار برافکار یک واقعیت است ولی اکثر آنهایی که دنبال فالگیرو رمال و احضار روح می روند تاوان جدا شدن از روح اولیاء و علماء ربانی را میدهند. از منبر و مسجد و روحانی جدا شدن آرام آرام کار را به رجوع به فالگیر ، رمال و جادوگر و شیطان می کشاند . روح انسان طوری است که نیاز دارد با بقیه ارتباط برقرار کند،حتی در سیر و سلوک این قدرکه ارتباط با استاد موثر است کتاب موثر نیست ، کتاب در مرتبه دوم است ، چون تاثیر جنبه های روحانی استاد واقعی سرعت سیر را بیشتر می کند .

همان طور که روح های پاک می توانند از خود انوار معنوی القاء کنند و عزم ها را در توجه به معنویات زیاد نمایند و در نتیجه انسان قدرت تمرکز در مسائل توحیدی نصیبش شود ، بعضی از روح ها چون در مسائل پست متمرکز شده اند ، میتوانند روح افراد را تحت تاثیر تنگ نظری خود قرار دهند و در نتیجه بدن انسان چون تحت تاثیر روح است ، آسیب ببیند . شاید طرف خودش نداند که حسود است ولی وقتی امکاناتی را در زندگی شما دید نمی تواند تحمل کند ، روحی که شدیداً به حسادتش میدان بدهد به طوری که سختش باشد که مثلاً شما عینک خود را عوض کرده اید ، به عینک

که نگاه می کند ، شرایط از بین رفتن آن پیش می آید ، یا می شکند و یا گم می شود و ... ، این روح مثل یک مرتاض شده است که سال ها روح خود را روی موضوعی متمرکز کرده ، با این فرق که روح خودت را در توجه به افراد متمرکز کرده اند و در اثر آن تمرکز و آن حسادت در برخورد با دیگران ــ حتی ناخودآگاه ــ بر روح افراد تاثیر می گذارند به طوری که جسم آنها هم تحت تاثیر قرار می گیرد ، و یا روح آنها به سوی جهتی سیر می کند که موجب هلاکتشان می شود . به همین جهت به ما فرموده اند امکانات خود را خیلی به نمایش نگذارید.

امیرالمومنین «علیه السلام»از دوران کودکی مکرر پیش می آمد که چشم هایشان درد می گرفت . به طوری که ایشان در جنگ خیبر در آن شبی که فردایش خیبر را فتح کردند ، آنقدر چشم شان درد می کرده است که وقتی پیامبر « صلی الله علیه و آله و سلم» فرمودند ؛ فردا پرچم را به کسی می دهم که کرار است و فرار نیست . اصحاب می گویند به همه کس فکر می کردیم به غیر از امیرالمومنین « علیه السلام». پیامبر « صلی الله علیه و آله و سلم» آب دهان مبارکشان را بر چشمان امیرالمومنین« علیه السلام»مالیدند .حضرت علی « علیه السلام»می فرمایند : دیگر برای همیشه چشمانم خوب شد . چون رسول خدا « صلی الله علیه و آله و سلم» با این عمل امیرالمومنین « علیه السلام» را تحت تاثیر روح خود قرار دادند . در خاطرات آیت الله بروجردی داریم که ایشان در دوره ی میانسالی چشمشان ضعیف می شود و خیلی غصه می خورند که مطالعه و تحقیقاتشان مختل شده است ، می گویند در بین دسته عزاداران امام حسین « علیه السلام»که گِل روی سرشان مالیده بودند یک کمی از آن گِل ها را به چشمانم مالیدم و تا سن **80** سالگی دیگر نیازی به عینک نداشتند . چون از طریق گِل های سر عزاداران سید الشهداء « علیه السلام»به نور آن حضرت متصل شدند و روحشان تحت تاثیر نور حضرت سیدالشهداء « علیه السلام»، به نحو بهتری قدرت تدبیر بدنشان را پیدا کرد .

عرضم این بود ؛ روحی که بیست سال است حسادتش را مدام رشد داده است آنقدر در تنگ نظری رشد کرده که وقتی به شما نگاه می کند جسم و روح شما تاثیر می گذارد .

در مورد میدان عمل انسانی که قدرت چشم زخم زدن دارد موضوع بر همان اساسی است که خداوند در مورد ساحران فرمود که : « و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله » (سوره ی بقره ، آیه ی 102) آنها نمی توانند به احدی ضرر برسانند مگر به اذن خدا.همان طور که شما از دیگر عوامل ممکن است به اذن الهی ضربه بخورید،چشم زخم هم ازآن عوامل است، زمینه ی تاثیردر شما باید فراهم باشد،مثل سرماخوردگی که زمینه ی تاثیر ویروس آن در شما باید باشد ، و یا مثل فریب خوردن از افراد که با تحریک خیال انسان را فریب می دهند . ریشه ی تمام این تاثیرات ، در تاثیرپذیری روح در خود انسان است . کسی که توکلش به خدا کم است بیشتر تحت تاثیر قرار می گیرد و به اسباب های دنیایی امیدوار می شود . روحی که با خدای واحد به نحو مطلوب مرتبط نیست ،جهت روحش درآرزوهای دنیایی پراکنده است ولذا عزم واحد نداردوجهت روحش به همان اندازه ضعیف می شود و تحت تاثیر روح فردی قرار می گیرد که قدرت چشم زخم دارد .

مگر می شود هم چشم زخم نخوری و سحر و جادو بر تو اثر نکند و هم سجده و رکوع طولانی نداشته باشید؟ اکثرمردمی که به نحو مطلوب به عبادت نمی پردازند عموماً از شیطان بازی می خورند ، حال یا جادوگران بازیشان می دهد یا خیالاتشان تحت تاثیر تبلیغات قرار می گیرد ، فرق نمی کند ، اگر برایت جادو هم نکنند ، هزار جور دیگر جادو شده ای ، نجات از این خطرات را باید رکوع و سجود حل کنیم . مگر این خانمی که الان موهایش را بیرون گذاشته و به خیابان آمده سحر نشده است و سرنوشتی بس خطرناک تر از آن که برایش جادو کرده اند ، ندارد ؟ این را هم شیطان سحر کرده است ، منتها نه از طریق جادوگر ، از طریق تبلیغات دنیای کفر . ریشه ی تاثیر هر دو هم در بیرون آمدن از بندگی خدا و در بی توکلی و بی ایمانی است . شیطان او را یک طور ، مرا یک طور دیگر ، شما را هم به نحوی دیگرسحرکرده است ،جدایی ازشیطان با پناه بردن به خدا ممکن است.از طریق بندگی پروردگار است که می شود با نور خدا مسئله را حل کنید .

اینکه روح ها چنین تاثیراتی را دارند به خودی خود میتواند خوب باشد ، مثل همه چیزهای دنیا . آب به خودی خود خوب است ، اما همان آب اگر در مسیر درستی قرار نگیرد سیل میشود،ما باید مواظب باشیم خود را در مسیر سیل قرار ندهیم.همان طور اگر افرادی توانایی چشم زدن داشته باشند ، مثل هر صفتی که باید اصلاح کرد، باید خود را اصلاح کنند ، و گر نه خودشان ضرر می کنند ،خواه به بنده یا شما بد کنند یا نکنند ، آنها نیستند که در زندگی من و شما نقش دارند ، ما هستیم که باید با اصلاح خود تاثیر چشم زدن آنها را به صفر برسانم . شیطان نه تنها به آدم های خوب ضرر نمی رساند ، بلکه در خوبی آنها هم نقش دارد ، چون آنها را دائم وسوسه کرد و آنان با پناه بردن به خدا و عبادات الهی توکلشان زیاد شد و رشد کردند . یکی از عرفا می گوید : « خدایا دستت درد نکند با این شیطانت » دقت بفرمائید نمی گوید دست شیطان درد نکند ، می گوید دست خدا درد نکند که با ایجاد زمینه ی وسوسه ی شیطان از یک طرف و الهام ملائکه از طرف دیگر ، بنده پروری کرد.

سحر ، حرکتی به سوی باطل

قرآن در رابطه با ارزش کار ساحران می فرماید : « ویتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم » (سوره ی بقره ، آیه ی 102) آنهایی که سحر آموزش می دهند ، چیزی را آموزش می دهند که ضرر به آنها می رساند ولی نفعی برای آنها ندارد . سحر نه برای ساحر هیچ فایده ای دارد ، نه برای کسی که به ظاهر به

او کمک می کنند تا از طریق سحر از خطرات رهایی یابد ،بلکه ضرر می رساند بدون هیچ نفعی.چون سراسرش رفتن درمسیر باطل است ، تمام تلاش آنها در نهایت بی ثمر خواهد بود . معاویه بسیار تلاش کرد تا پسرش یزید ولیعهد شود. یکی ازکارهایش این بود که امام حسن « علیه السلام» را زهر خوراند وشهید کردتا مانعی در راه ولایتعهدی پسرش در بین نباشد. نتیجه اش این شد که دست پسرش را به خون امام حسین « علیه السلام» آلوده کرد . باید همواره متوجه باشیم کار باطل اگر ظاهرش هم زیبا جلوه کند وانسان احساس کند داردموفق می شود و در نهایت رسوایی و بی ثمری پیش می آورد. نگویید این جادوگر خیلی زرنگ است وکارها را خوب پیش بینی می کند،فرض میگیریم زرنگی اش در حد معاویه باشد، نتیجه چه می شود ؟ به قرآن توجه کنیدکه میفرماید : سحربه خودی خود هیچ نفعی ندارد.حالا موضوع گناهی که انسان با رجوع به ساحرمرتکب می شود بحث دیگری است . قرآن در رابطه با شراب و قمار می فرماید : « یسالونک عن الخمر و المیسر قب فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما ... » (سوره ی بقره ، آیه ی 219)". ؛ درباره ی شراب و قمار از تو می پرسند بگو در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است ولی گناهشان از سودشان بزرگ تر است .

می فرماید درست است که مشروب بد و حرام است اما نفع هم دارد با این همه گناه آن از نفع آن بیشتر است . اما راجع به سحر می گوید یک ذره هم نفع ندارد . از این آیه می فهمیم حالا که سحر هیچ فایده ای ندارد بهتر است انسان سحر نداند . حال اگر من بروم عمرم را جهت آموزش این کار بی ثمر تمام کنم ، در قیامت باید جواب بدهم . از طرفی با توجه به اینکه قرآن می فرماید آموزش سحر ، آموزش چیزی است که هیچ نفعی ندارد و ضرر دارد ، اگر جادوگر ، جادوگر واقعی هم باشدو به واقع از طریق جنینان سربه سرما بگذارد ،کاری نمی تواند بکند ، چه رسد که اکثر مدعیان سحر ، هیچ جنی در اختیار ندارند و عموماً افکاری را به خیالات ما القاء می کنند ، مثل همان کتکی که طرف از جنیان می خورد و در واقع از خیالات خود کتک می خورد . با این همه اگر اراده کنند که سر به سر ما بگذارند، به اذن خدایی است که فرمود :آنها به خودی خودقدرت هیچ نفع و ضرری ندارند ، چشم زدن نیز در همین راستا است .امام حسن « علیه السلام»میفرمایند : دوای چشم زخم این است که آدمی این آیه را بخواند : « و ان یکادالذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین » (سوره ی قلم ، آیه ی 51) که بحث آن گذشت.

چگونگی احضار روح

در بحث احضار روح هم موضوع باید درست بررسی شود ، چون در واقع در احضار روح ، روحی احضار نمی شود و پای شیطان در میان است . حتی همان هایی که به گفته ی خودشان احضار روح می کنند ، می گویند ؛ ابتدا می گوییم خودت را معرفی کن اگر معرفی نکرد می فهمیم شیطان آمده است ، بساط را جمع می کنیم ، چون کار خطرناک می شود .

یکی از همین افراد می گفت با اینکه در عملیات احضار روح ، روحی که آمد خود را معرفی نکرد ، باز هوس کردم ادامه دادم ، به قول خودش طوری دست آنها افتاده بود که به راحتی در جسم و روحش تصرف ها می کردند ، می گفت : یک مرتبه کیفی را که دستم بود آن قدر سنگین می کردند که نمی توانستم از زمین بلند کنم ، یا می گفت وسط جمعیت قلقلکم می کردند و موجب آبروریزی می شدند . می گفتند باید بروی زباله دانی ها را تمیز کنی وشده بودم یک آدم خُل و چِل .می گفت : می خواستم غذا بخورم هنوز دولقمه نخورده بودم میگفتند پاشو برو غذاها را بیانداز توی سطل زباله ، و خلاصه از او یک آدم این چنینی ساخته بودند . چه کسی شروع کرد ؟ جز این که خودش به آنها میدان داد ؟ ولی چون آدم خوبی بود و خداوند می خواست فقط او را تنبیه کند ، یک مرتبه رفته بود خدمت یکی از علماء سادات ، ناخودآگاه شروع کرده بود قضیه اش را برای آن آقا تعریف کند آن عالم هم به نور علم و سیادتش تاثیر لازم را می گذارد و او را در پناه خود می گیرد . می گفت : در حینی که در خدمت آن آقا بودم داد می زند پاشو بیا بیرون . آن عالم آن شب هم او را نگه داشت تا صُور ذهینه او از تاثیر آنها آزاد شود و به لطف الهی نجات یافت . با این همه تا مدتها مشکل داشت به طوری که ظاهرش هم دیگر ظاهر انسان های معمولی نبود .

باید در رابطه با احضار روح با هوشیاری بیشتری تامل بفرمائید ، حال چه آن روح خود را معرفی کند و چه نکند ، فرق نمی کند ، در هر حال حضور شیطان در میان است ، با این تفاوت که ابتدا میان حضور خود را در ما امتحان می کند و سپس وارد می شود .

ممکن است در احضار روح اراده کنید مثلاً روح پدربزرگتان حاضر شود وشما سوال کنیداگر پدر بزرگ من هستی بگو چند پسر و چند دخترداشتی ، و او هم همه را درست بگوید و شما فکر کنید پس واقعاً روح پدربزرگتان است که حاضر شده ، در حالی که شیطان است و او می داند پدربزرگ شما چند فرزند داشته ، همان طور که همین حالا شیطان ناظر اعمال ما است و کارهای ما را زیر نظر دارد (قرآن در آیه ی 27 سوره ی اعراف می فرماید : « شیطان و قبیله ی او شما را از جایی می بینند که شما آنها را نمی بیند»)

ممکن است از روحی که احضار کرده اید سوال کنید آنجا چه خب ر و او هم شروع کند از واقعیات برزخ و قیامت برای شما بگوید ، و شما تصور کنید چون شیطان ازبرزخ وقیامت سخن نمی گویدپس باید آن روح ،یک روح واقعی باشدکه احضاردشه است .درحالیکه شیطان به وضع شما نگاه می کند. اگر دید از طریق باورهای مذهبی می تواند شما را به خودش مشغول کند همان طریق را دنبال می کند ،مهم آن است که شما را مشغول همین چیزها

بکند.به فرمایش آیت الله دستغیب « رحمه الله علیه»؛«گاهی شیطان برای مشغول کردن ما در دل ما وسوسه میکند که کتابی در رد شیطان بنویسیم (« استعاذه » آیت الله دستغیب ، ص 24)

عمده آن است که متوجه باشیم هیچ روحی اذن ندارد که با طرفندهایی مثل احضار روح ، از آن عالم به طرف ما بیاید هر کس آن دنیا مشغول اعمال خودش می باشد ، مگر آنکه خداوند به او اذن دهد تا با ما ارتباط پیدا کند و آن هم ربطی به کارهایی مثل عملیات احضار روح ندارد .

چون در احضار روح گرفتار شیطان می شویم به ما فرموده اند حرام است و موجب از بین رفتن فرصت هایی است که می توان در آن فرصت ها به معارف عالیه و اخلاق حسنه دست پیدا کرد .

موضوع مدیوم یا واسطه با احضار روح متفاوت است در مدیوم به روحی که آماده سیر در عالم غیب است گفته میشود به آن عالم سیر کند و از عوالم غیب خبرهایی بیاورد که این ربطی به احضار روح ندارد ، هر چند ناممکن است این عمل را هم تحت عنوان احضار روح به شمار آورند ولی این غیر از احضارروحی است که امروزه با روش هایی خاص مثل میزاحضار روح یا استکان انجام میدهند.علامه حسینی تهرانی در کتاب معادشناسی می فرماید : برادر علامه طباطبایی « رحمه الله علیه» یک شاگردی داشتند که در نزدشان فلسفه می خواند ومی توانست با ارواح بسیاری از علماء ارتباط برقرار کند و داستان هایی از ارتباط او با علماء نقل می کنند (معاد شناسی » ، آیت الله حسینی تهرانی ، ج 1 ، ص 182)

جلسه ی دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

راه تشخیص خرافه از حقیقت

بحث در جلسه گذشته این بود که می توان نسبت به عالم غیب برخورد مثبت کردهمچنان که برخورد منفی نمود واز آن سوء استفاده کرد.عالم غیب ، حقیقت و ملکوت عالم ماده است ، اگر با آن درست برخورد شود می توان تمام اسرار دنیا را از آن فهمید . همان طور که غیب بدن شما نفس یا روح شماست و تمام سازمان دهی و اسرار بدن شما در نفس شما قرار دارد ، به همین جهت ، همین که انسان مرد دیگر تن او هیچ حرکت و فعالیتی ندارد ، نه چشمش می بیندو نه گوشش می شنودچون جنبه ی ملکوتی بدن اودیگر بدن راتدبیر نمی کند.عالم مادی هم مثل بدن ، غیبی دارد که بر اساس آن اداره می شود (در این رابطه قرآن در آیه ی 21 سوره ی حجر می فرماید : « همه چیز این عالم وجود غیبی و خزینه ای نزد خدا دارد که چهره ی محدود و معلومی از آن حقیقت غیبی نازل شده و اشیاء مادی را تشکیل داده است »)حال ما به دو صورت میتوانیم با جنبه ی غیبی عالم ارتباط پیدا کنیم . یا از طریق عقل متوجه قواعد آن عالم شویم و بر اساس قواعد و سنن عالم ،با عالم برخورد کنیم،ویا بر اساس وَهم خود تصوراتی از عالم غیب بسازیم و بر اساس وَهم و خیالات خود با عالم برخورد کنیم . در نگاه اولی به دنیا ، خود را موظف می دانیم با حساب برنامه در این عالم زندگی کنیم ، ولی در نگاه دوم ، با میل و خیالات خود زندگی میکنیم ،و چون عالم را بر اساس میل وخیالات ما نساخته اند ،چیزی نمی گذرد که در نتیجه گرفتن از کارهایمان ناکام می شویم ، چون عالم با خیالات وَهمیات ما هماهنگی نمی کند .

آری به کمک عقل متوجه قواعد عالم می شویم و از طریق به کارگیری قلب با حقیقت عالم مرتبط می گردیم و می توانیم با آن حقایق انس بگیریم . ابتدا از طریق عقل و استدلال می فهمیم که عالم غیب هست و سپس از طریق قلب و تزکیه های شرعی ، حقایق را می بینیم . ابتدا به کمک عقل به وجود آنچه معتقدیم ، استدلال میکنیم ،تا بین عقاید حقیقی با عقاید خرافی تفکیک کنیم وبدانیم واقعاً چنین حقایقی هست ،سپس به کمک تزکیه می توانیم حجاب های بین قلب و حقایق را مرتفع می نماییم ، و جان ما با آنها انس بگیرد . البته مقصد اصلی ما در این دنیا یافتن آن حقایق و انس گرفتن با آنها است ، کار عقل خبر دادن از وجود حقایق است ، کار عقل مثل آدرس دادن است . وقتی آدرس خانه ی کسی را به شما می دهند یعنی چنین خانه ای هست ، ولی برای پیدا کردن آن باید راه بیفتی . وجود خدا ، ملائکه ، معاد و حقیقت اهل البیت « علیهم السلام» را عقل اثبات می کند ، می فهمد که چنین حقایقی هست ، اما اگر کسی قلبش را تزکیه کند و دستورات شریعت را به قلب برساند ، آنچه را که عقل از آن خبرداده است با چشم قلب می بیند . خیلی فرق است بین « دانایی » و « دارایی » . پس به هر صورت راه ارتباط با غیب از طریق عقل و قلب ممکن است .

عبادات شرعی وایامی مثل ماه رجب ورمضان ومکان هایی مثل مسجدالحرام وحرم امامان « علیهم السلام» و مساجد، زمینه هایی اند که جان انسان در آن حالت با حقایق عالم بهتر مرتبط می شود . در اوقاتی مثل ماه رجب و رمضان درهای غیب به قلب انسان باز می شود ، و اگر با این رویکرد به عبادات بنگریم خداوند هم تقاضای ما را بی جواب نمی گذارد و چشم قلب ما را می گشاید . آری اگر تلاش کنید قلب با عالم غیب آشنا می شود.

مراحل آشنایی با عالم غیب

برای آشنا شدن با عالم غیب چند کار باید انجام داد :

اول کسب معارف صحیح ، اینکه شنیده اید خواب عالم از یک عمر عبادت جاهل نتیجه اش بیشتر است ، به خاطر این است که عالم از طریق معارف صحیح جان خود را به سوی حقایق یقینی سیر می دهد . شما بیش از اینکه مشغول عبادات و ذکر باشید در کسب معارف تلاش کنید تا بفهمید غیب

چیست و چه خصوصیاتی دارد . کتاب های علماء بزرگ و تدبر در آیات قرآن و روایات ائمه معصومین « علیهم السلام» عقل و دل را متوجه حقایقی می کند ، و عبادات و ذکر ، وسیله ی انس با آن حقایق است . در روایات ما تاکید می شود ، خداوند این قدر که با عالم صحبت می کند با عابدصحبت نمی کند ، حتی می فرمایند : خواب عالم بهتر از عبادت جاهل است . عالم واقعی هم کسی است که با حقایق عالم مرتبط است.

آری پس از کسب معارف ، و اینکه متوجه شدیم چه حقایقی در عالم هستی ، وجود دارد ، موضوع دومی که به کمک ما می آید « اخلاق » است . بالاخره کبر و حسد و خودخواهی و امثال آنها نمی گذارد قلب ما جلو برود و با غیب آشنا شود .برای پاک شدن از رذائل باید برنامه داشت ،یک مرتبه و با یک تصمیم نمی شود از رذائل اخلاقی آزاد شد. بایدکتاب های مهم اخلاقی را مطالعه کرد واز روایات مطرح شده در این امور استفاده نمود تا آرام آرام از ظلمات رذائل اخلاقی درآئیم وحجاب بین ما وعالم غیب برطرف شود ،و مسلم است تا برنامه ی ائمه معصومین «علیهم السلام» را که خودشان مجسمه ی فضائل اند ، دنبال نکنیم . نتیجه نمی گیریم . اخلاقی که عرض میکنم منظورم دستورات اخلاقی ائمه «علیهم السلام» است درکتاب هایی مثل کتابی که امام خمینی « رحمه الله علیه » تنظیم کرده اند به نام « شرح حدیث جنود عقل و جهل» ویا کتابیکه آیت الله بهجت « رحمه الله علیه» توصیه کرده اند و تحت عنوان « جهاد با نفس » ترجمه و چاپ شده است . ایشان می فرمایند : « هر روز سعی کنید یک حدیث از کتاب جهاد نفس وسائل الشیعه را مطالعه کنید و به آن عمل کنید ، بعد از یک سال خواهید دیدحتماً عوض شده اید ، مانند داروی که انسان مصرف کند و بعد از مدتی احساس بهبودی می کند » چون روایات با نور بصیرت امامان معصوم « علیهم السلام» مطرح شده و لذا آن نور را به قلب شما منتقل می کند .

در کنار کسب معارف و اخلاق ، آنچه باید رعایت شود « آداب » است ، رعایت حلال و حرام الهی از یک طرف و رعایت دستورات عبادی مثل نماز و رکوع و سجود از طرف دیگر ؛ روح را متوجه عالمی دیگر می کندو در نتیجه انسان اسیر دنیا و حوادث آن نمی شود . بر همین اساس تاکید می کنیم در کنار معارف حقه و اخلاق فاضله ، رعایت حلال و حرام الهی موجب تعادل روح و اتصال آن به حقایق عالم هستی می گردد .

پس از طی مراحل سه گانه ی فوق ، مرحله ی قلبی کردن معارف پیش می آید تا انسان ان شاء الله بتواندبا حقایق غیبی مانوس شود و جان او به عالم حقایق منتقل گردد . وقتی شما جهت وضو گرفتن به آب نگاه می کنید و آن را به صورت می زنید و می گویید « اللهم بیض وجهی » ؛ پروردگارا روی مرا سفید کن . نظر به جنبه ی باطنی آب دارید برای سفید کردن باطن خود از گناهان ،پس معلوم است در این وضوگرفتن موضوع انتقال جان از عالم محسوس به عالم غیب مدنظر است و لذا اگر مراحل سه گانه درست طی شود وقلب نیزآماده گردد،وقتی جهت وضو به آب نگاه میکنید، به آب مطلق منتقل می شوید که سراسر نور است و عرش الهی بر آن قرار دارد و خداوند در رابطه با آن می فرماید : « و کان عرشه علی الماء » (سوره ی هود، آیه ی 7)وعرش او بر آب قرار داشت . پس راه ارتباط با عالم غیب را باید برای جان خود برنامه ریزی کنید.

چگونگی کنترل خیال

فرموده بودید چه کار کنیم خیالاتمان ذهن ما را مشغول نکند و وسوسه ها دست از سر ما بردارد ؟ باید عرض کنم عزیزان ! اشکال کار آن است که ما برای دفع خیالات برنامه ریزی نمی کنیم . اگر با برنامه ریزی سبب شده ، آرام ارام خود را مشغول تفکر و تذکر نماییم ، به جای خیالات و وسوسه ها ، نور معارف بر قلب ما تجلی می کند . آیت الله حسن زاده (حفظه الله) می فرمودند : « در دوران جوانی حساب کردم اگر ذهن خودم را مشغول نکنم ذهنم مرا مشغول می کند » واقعاً همین طور است که اگر به ذهن برنامه ندهید،آن با خیالات بی پایه به شما برنامه می دهد . ما مامور به تدبر در قرآن هستیم و به کمک نهج البلاغه و روایات میتوانیم ذهن و اندیشه را به پرواز درآوریم .ذهن شما از همان صبح که بلند میشوید شما را مشغول می کند که چه کسی بد است ، چه کسی خوب است ، چی بخور ، کجا برو ، ولی اگر به آن برنامه بدهید آن هم یک برنامه الهی ، آن راه کمالاتی که خودتان می خواهید می کشانید . وقتی متوجه شدید باید معارف خود را قلبی بکنید با همین رویکرد ، ذهن را جهت می دهید . اگر نماز می خوانید با هدف نظر به حق ، قلب را در صحنه می آوردید ، اگر کار و فعالیت مادی دارید ، با هدف خدمت به خلق خدا ، قلب را در صحنه نگه می دارید . در ملاقات شبلی با امام سجاد « علیه السلام»داریم که حضرت در برگشت از حج از او پرسیدند : آیا هنگامی که احرام به تن کردی جامه ی گناه فروگذاردی تا جامه ی طاعت بپوشی ؟ و آنگاه که به میقات وارد شدی ، قصدت ملاقات خدا بود ؟ آنگاه که طواف کردی ، قصدت آن بود که به خدا پناه بری ؟ گفت : نه ، فرمودند : پس حج نگذارده ای . امام سجاد « علیه السلام»به شبلی می خواهند بگویند باید اعمال عبادی ، قلبی شود تا به واقع آن اعمال انجام شده باشد . وقتی ده سال ، بیست سال ، همچنان قلب متوجه حقایق شد ، آرام آرام چشمش باز می شود و با آنهامانوس می گردد و به مقام فرقان و بصیرت می رسد و دیگر آنچنان جذب آن عوالم می شود که خیالات واهی جذبه ندارند که انسان را به خودشان مشغول کنند.

رازهای غیبی شیطانی

پس راه استفاده از عالم غیب و مانوس شدن با آن عالم همچنان که عرض شد ، مشخص است ، هر چند امکان سوء استفاده از عالم غیب نیز وجود دارد و کافران و شیاطین راه سوء استفاده از آن را برگزیده اند . قرآن در رابطه با این موضوع می فرماید : « و لقد جعلنا فی السماء بروجا و زیناها

للناظرین * و حفظناها من کل شیطان رجیم * الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین » (سوره ی حجر ، آیات 18 تا 16) ما در آسمان ، عوامل نمایش آیات الهی و زینت هایی را برای آنهایی که می توانند آن حقایق غیبی را بنگرند قرار دادیم ، و آن زیبایی های معنوی را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم تا دست تجاوز او به آن معانی نرسد، مگرآنکه دزدانه چیزی از آن حقایق بشنودکه د رآن صورت شهاب آشکاری او را دنبال می کند .آیات فوق ، موضوع استراق سمع شیاطین را مطرح می کند که می روند از حقایق غیبی آسمان معنا چیزی بگیرند ، که در آن صورت شهاب مبین یعنی انوار روشنگر معنوی ملائکه به دنبال آن مطلب دزدیده شده می آید تا شیاطین را رسوا کند و نگذارد آنها ادعا کنند به حقایق آسمانی راه یافته اند . به عبارت دیگر شیاطین سعی دارند از طریق ارتباط با عالم غیب چیزهایی به دست آوردند و از آنها سوء استفاده کنند .

کفار و شیاطین سخت در تلاش اند تا به رازهای آسمانی دست یابند و آنها را مورد سوء استفاده قرار دهند ولی قرآن می فرماید : « ان الذین کذبوا بآیاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء »(سوره ی اعراف،آیه ی 40)آنهایی که آیات ما را تکذیب میکنند و در مقابل آنها استکبار می ورزند ، برای آنها درهای آسمان گشوده نمی شود . روشن است که در اینجا منظور از آسمان ، آسمان زمین نیست ، زیرا افراد به این آسمان دست می یابند . از آیه ی فوق روشن می شود که غیر مومنین ، به معنای واقعی نمی توانند از حقایق معنوی بهره مند شوند تا قلب آنها چیزی از آن معانی را کشف کنند ، پس عملاً با آنچه شیطان به آنها القاء می کند به سر می برند . آسمان دنیا ، یعنی مقام باطنی دنیا ، مثل « منِ» تن ،که جنبه ی باطنی بدن است . در آیات 16 به بعد سوره حجر که عرض شد: می فرماید ما در آن آسمان ، بروج و عوامل روشنگری گذاشته ایم . بروج آسمان مثل ملائکه اند ، همان طور که عقل در آسمان جان انسان مثل ستاره ی روشنگر عمل می کند . عقل شما برای شما نور است،من شما آسمان تن شما است و عقل شما ستاره ی درخشان قرار گرفته در آسمان جان شما است . عقلتان که در آسمان تنتان است موجب حفظ تن و جان شما از دشمنان جنی و انسی است . در ادامه می فرماید : « وزیناها للناظرین » ؛ آن برج ها و حقایق معنوی برای کسانی که اهل نظر هستند زینت است ، و انسان را متوجه زیبایی های معنوی عالم وجود می کند . قرآن د رابطه با نظر به باطن عالم میفرماید:« اولم ینظروا فی ملکوت السماوارت والارض » (سوره ی اعراف ،آیه ی 185) چرا افراد به ملکوت آسمان ها و زمین نمی نگرند . اگر انسان ها به لطف الهی بتوانند به ملکوت عالم بنگرند می بینند چه غوغایی است .درهر صورت در آیات مورد بحث یعنی آیات 18 ـ 16 سوره ی حجر در ادامه می فرماید : بروج را در آسمان قرار دادیم ، « و حفظناها من کل شیطان رجیم » ؛ و از طریق آن بروج آسمان را از هر شیطان رجیمی حفظ کردیم و در نتیجه آنها نمی توانند در آن نفوذ کنند و از حقایق غیبی آن بهره مند گردند « الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین » ؛ مگر این که آن شیطان ها در آسمان غیب استراق سمع کنند و مقداری از حقایق آن را بدزدند .

پیغمبر « صلی الله علیه و آله و سلم» و ائمه «علیهم السلام»به عالم غیب نظر می کنند و از آن برای جان خود زینت های معنوی اخذ می کنند ، شیاطین هم می روند گوش می نشینند تا خبرهایی را از عالم غیب بدزدند . (در آیه ی 9 سوره ی جن می فرماید:« و انا کنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الان یجد له شهاباً رصدا »؛درآسمان برای شنیدن به کمین می نشستیم اما اکنون هرکه بخواهد به گوش بنشیند، شهاب هایی را می یابد که در کمین او هستند)خبرهای دزدیده شده ی ناقص ، همان هایی است که شیاطین در اختیار جادوگرها و کاهنان قرار میدهند تا آنها حوادث آینده را پیش گویی کنند ، و چون از عالم غیب است به ظاهر درست در می آید ولی چون دزدی است ، بی برکت و نیمه کاره است .

در همین رابطه در ادامه می فرماید : « فاتبعه شهاب مبین » ؛ یعنی یک نور روشنگر و رسواکننده ای از طرف ملائکه آن خبر دزدیده شده را دنبال می کند ، در نتیجه بی ثمری آن معلوم می شود و جادوگر رسوا می گردد .

در رجوع به جادوگران دو چیز را فراموش نکنید . اولاً : خبری که می دهند نیمه کاره است . ثانیاً : چیزی نمی گذرد که پوچی و بی ثمری آن روشن می شود . اگر کمی به آیات فوق توجه فرمایید نکات ارزشمندی در اختیارتان می گذارد . قرآن می فرماید بله جادوگر و کاهن از غیب خبر می دهند ، اما خبرشان را از جن و شیطان گرفته اند و خبر آنها خبر دزدی است و پشت سر آن خبر ، شهاب ملائکه می آید و نمی گذارند آب خوش از گلوی آنها پایین برود . نه خود جادوگر از آن خبرها نتیجه ی واقعی می گیرد ، و نه آن کس که می رود به نزد آنها به چیزی می رسد . این نوع کارها را سوء استفاده از عالم غیب گویند .

وقتی نزد کاهن یا جادوگری می روی می بینی چقدر خبرهای عجیبی می دهد وپس از مدتی به ظاهر همه ی آنها درست د رمی آید ، به خود میگویی بهتر است اسلام و روحانیت را رها کنم ودنبال اینها بروم،غافل از اینکه درنهایت هیچ نتیجه ای به دست نمی آوری و همه ی فرصت ها را هم از دست می دهی . مثل تاجری که به ظاهر درآمد خوبی دارد ولی نتیجه ی کارش که باید زندگی خوبی برایش پیش بیاورد او را با ناکامی رو به رو می کند.

جایگاه هیپنوتیزم

سوال : جایگاه هیپنوتیزم در معارف اسلامی کجاست ، و جنبه های مثبت و منفی آن چه چیزهایی می تواند باشد ؟

جواب : هیپنوتیزم یا تاثیر روحی بر دیگران ، استعدادی است که در اکثر انسان ها هست ، اگر انسان آن استعداد را مدیریت کندطوری رشد می کند که شما حاصل آن را در عمل آنهایی که بقیه را هیپنوتیزم می کنند می یابید.هیپنوتیزم ؛ تمرکز روح است بر شخصی که می خواهیم او را تحت تاثیر

اراده خود قرار دهیم . با تمرکز روح بر اراده ی خود ، آنچه را می خواهیم به طرف مقابل القاء می کنیم . با توجه به مجرد بودن نفس چنین امکانی در هر کس هست ، آنچه نباید مورد غفلت قرار گیرد حوزه تاثیر عمل هیپنوتیزم است که عبارت است از « خیال » . نکته ی دیگر نقش تمرکز است ، نفس انسان با تمرکز ، و یگانه کردن اراده ، قدرت نفوذ پیدا می کند . همان طور که خداوندکه عین یگانگی و احدیت است دارای نفوذ مطلق است ، نفس انسان نیز در تمرکز نفس ، به نحوه ای از وحدت دست می یابد و به همان اندازه قدرت و نفوذ پیدا می کند .شاید فیلم مستند « سفر به ماوراء » را دیده باشید . طرف با تمرکز زیاد بدون دست زدن به قطب نما آن را حرکت می دهد ، چون نفس انسان با تمرکز ، قدرت تاثیر پیدا می کند ، همان طور که خداوند با نظر به مخلوقاتش آنها را تحت تاثیرخوددارد.خداوند با توجه به و بدون هیچ گونه دست و تماسی کهکشان ها را به حرمت می آورد و آنها را در کنترل خود دارد ، همین طور که به خورشید نظر دارد ، خورشید را در کنترل اراده خود دارد. فرقش این است که اولاً : خداوند عین اراده و توجه است . ثانیاً : آنچنان است که کاری او را از کاری باز نمی دارد ، چون در مقام جامعیت است و صفاتش عین ذاتش می باشد .

آنچه باید بدانید این که اولاً : تمرکز قدرت می آورد . ثانیاً : موجود مجرد هر جایی که اراده کند باشد ، در آنجا حضور دارد و می تواند اراده خود را در آنجا اعمال کند . همان طور که در ورزش بدن سازی ، انسان از طریق تمرکز روی ماهیچه های خود و حرکت دادن ممتد آنها ، صورت خاصی را که در ذهن دارد به ماهیچه ها تحمیل می کند و در نتیجه پس از مدتی آن صورتی را که انسان مایل بود به ماهیچه هایش بدهد ، در ماهیچه ها ظاهر می شود . طرف با تمرکز ، از دور ، بدون استفاده از دست ، قاشق چایخوری را کج می کند ، البته برای این تمرکزمدت ها باید وقت بگذارد.در فیلم « سفر به ماوراء » آن خانم روسی نه تنها عقربه ی قطب نما ، بلکه جعبه آن را حرکت می دهد و خودش می گوید ؛ در همان مجلس ـ در اثر تمرکز شدید ـ دو کیلو از وزنش کم می شود ، درتمرکز و با ایجاد وحدت در اراده ، تاثیر بر اشیاء وافراد بیشتر می شود ،این اندازه باید انرژی صرف کرد . هنر تمرکز را عده ای با نظم خاص و جهت امر خاصی شکل دادند و هیپنوتیزم را پدید آوردند . هیپنوتیزم یک نوع تمرکز روح است بر روح طرف مقابل و نسبت به تمرکزهایی که موجب تصرف در امور مادی می شود آسان تر است . طرف با دستوراتی که می گیرد ذهنش را روی موضوعی خاص متمرکز می کند و چون تمرکز ، قدرت می آورد می تواند اراده ی خود را بر اراده ی طرف مقابلش تحمیل کند ـ به شرطیکه هیپنوتیزم شونده مقاومت نکند ـ تمرکز علاوه بر عمل هیپنوتیزم در سایر امور تا آنجا قدرت می آورد که انسان می تواند چهار قالب یخ را با یک ضربه بشکند .درست است که با قدرت کامل ، دستش را روی یخ ها می کوبد ، ولی آنچه نقش اصلی را دارد تمرکز ذهن اوست روی یخ ها . حرکت دست تمرکز او را کامل می کند .

تمرکزی که در هیپنوتیزم نیاز است ، آسان تر است ازتمرکزی که در« ذن » لازم است .هیپنوتیزم کننده با تمرکز،روح طرف مقابل را تحت تاثیر خود قرار میدهد . مثلاً به او می گوید : تو الان خوابی ، و او به خواب می رود .سپس به او میگوید :تو الان به خانه مادرت می روی ، روح طرف می رود خانه مادرش . به او می گوید : تو می توانی بدن خود را به صورت افقی بین این دو صندلی نگهداری ، بعد که شما بدن او را بین دو صندلی قرار می دهید ، مثل یک چوب آن را نگه می دارد . از آن آقایی که هیپنوتیزم می کرد پرسیدم چقدر وقت برای این کارصرف کرده اید ؟گفت چهار سال ، حالا ممکن است کمتر هم بشود وقت گذاشت.

موقتی بودن تاثیر هیپنوتیزم

توجه داشته باشید جایگاه تاثیر هیپنوتیزم خیال طرف مقابل است و تاثیر آن هم به اندازه ی پایداری خیال است . در جلسه ای که بنده نیز حاضر بودم به طرف گفت شما بعد که بیدار می شوید یک ربع نمی توانید صحبت کنید ، او هم وقتی بیدار شد واقعاً هر چه تلاش کرد صحبت کند نتوانست ، چون قوه ی خیال او تحت اراده خودش نبود ، به نفس او القاء شده بود که نمی تواند یک ربع صحبت کند ، با اینکه از حالت هیپنوتیزم درآمده بود ، در مرتبه ای از نفس خود و با اراده ی خود می خواست صحبت کند ، ولی مرتبه دیگر نفس او که تحت تاثیر خیالش بود قادر به صحبت کردن نبود . در یک مورد دیگر به طرف که سیگاری بودگفت شما سیگاردوست ندارید، شما سیگاردوست ندارید. وقتی بیدار شد اگر به او سیگار می دادند حالش به هم می خورد .ولی فراموش نکنیدکه این حالت موقت است ،چون جنس خیال چیزی است که پایدارو همیشگی نیست و لذا آن شخص بعد از مدت کمی مثل قبل کاملاً معتاد به سیگار است . با توجه به موقت بودن خیال ، تاثیر هیپنوتیزم نیز موقت است و در همان حد می تواند موثر باشد . اخیراً شنیده اید یک عمل سزارین را با هیپنوتیزم انجام دادند ، به این صورت که آن خانم را شخص هیپنوتیزم کننده درتمرکزخود قرار میدهد و به او القاء می کند که در حین زایمان درد نخواهی داشت و در نتیجه عمل زایمان بدون درد را انجام می دهند .در فیلم سفر به ماوراء ملاحظه فرمودید که طرف را هیپنوتیزم کردند و دندانش را بدون درد و با کمترین خونریزی کشیدند .آری در همین اندازه میتوان طرف را تحت اراده خود قرار داد و خیال خود را به او منتقل کرد.

جایگاه انرژی درمانی

انرژی درمانی هم یک نوع هیپنوتیزم است . اگر کسی دستش طوری درد می کند که نمی تواند بالا بیاورد ، در واقع نفس او اراده ی قوی در حرکت دادن دستش ندارد در نتیجه دست او ضعیف شده و متقابلاً اراده اوبرای مقابله با ضعف دست او نیز ضعیف شده است ولذا نمی تواند دست خود را بالا بیاورد . حالا فردی که با تمرکز می تواند اراده خود را به او منتقل کند ، به شخص القاء می کند که تو می توانی دست خود را بالا بیاوری ، و این تصور را در خیال او تثبیت می کند . اگر نفس او این تلقین را پذیرفت ، دست خود را بالا می آورد ، و اگر درمان درد او به این است که چند روز دستش را تکان بدهد ، تکان می دهد و بعد هم که این خیال رفت ، چون چند روز دست خود را تکان داد ،دستش خوب می شود،ولی تاثیر هیپنوتیزم در همان چند روز بود ، بقیه مربوط به بدن خود اوست . طرف مقابل پذیرفته که سردرد دارد ، با هیپنوتیزم به او القاء می کنی نه تو سرت درد نمی کند ، چون از اول سر درد او به ذهن و خیال او مربوط بود ، اگر پذیرفت سردردی نیست ، سردردش خوب می شود . چیزی که بعضی مواقع خود شما با نصیحت به طرف القاء میکنید،حال اگر طرف توانست بپذیرد،نتیجه میگیرد.بشر با انتقال خیال ،مسئله ای را که اصل آن خیالی بوده است میتواند تغییر دهد.
نوع دیگری از انرژی درمانی هست که با هیپنوتیزم فرق میکند ، از آنجایی که نفس بعضی از افراد تکویناً و به صورت خدادادی قدرت انتقال دارد ، می توانند اراده و توانایی خود را به دیگری منتقل نمایند . شما می بینید یکی قدش بلند است و دیگری کوتاه ، یکی هوشش زیاد است و دیگری کم به بعضی ها هم خداوند توانایی هایی می دهدکه خود آنها حتی در ابتدا نمی دانند چنین توانایی هایی دارند.نفس طرف این توانایی را دارد که بتواند توانایی های نفس خود را به فرد دیگری منتقل کند . لذا اگرالان بنده دستم را نمی توانم بالا بیاورم با انتقال توانایی شخصی که توانایی انتقال قدرت نفس خود را به من دارد ، ممکن است بتوانم این کار را بکنم . بستگی داردکه بنده چقدربرایم امکان داردتوانایی های القاء شده را بگیرم .البته قدرت نفس آن شخص هم که قدرت خود را انتقال می دهد در این امر نقش دارد ، به همین جهت همه به یک اندازه شفا نمی یابند . بعضی ها هم مشکلشان بیش از اینهاست و به همین جهت اصلاً درمان نمی شوند . اگر آن نفس ، قدرت طرف مقابل را گرفت و از آن متاثر شد ، خودش آن را ادامه می دهد و آرام آرام با اراده هایی که اعمال می کند ، درمان می شود .
در مورد انبیاء الهی و ائمه ی معصومین «علیهم السلام»موضوع شفا دادن فرق میکند ، قلب آنها مظهراسماء الهی است ،حال اگر مصلحت بدانند اسم خاصی را که مناسب رفع مشکل طرف است القاء می کنند ومشکل حل می شود .حضرت عیسی« علیه السلام » مظهر اسم حَیّ اند و لذا مرده را زنده می کنند . حضرت پروردگار در این امور به واسطه ی ذات مقدس حضرت عیسی « علیه السلام » بر روح و روان طرف جلوه می کند .
در بعضی موارد دیده شده است که طرف هیچ هنری ندارد و فقط از جهل مردم استفاده می کند و قصد منفعت جویی درمیان است،هیچ گونه زحمتی حتی در حد کسب هیپنوتیزم هم به خود نداده است ، که این نوع افراد مورد بحث ما نیست . بعضی ها با القائات ساده ،خیال طرف را تحت تاثیر قرار می دهند ، آن آدم ساده هم فکر می کند طرف کاری برایش کرده است .عبدالملک مروان از تعبیرکنندگان خواب پرسید من چند سال دیگر حکومت می کنم ؟ هیچ کدام چیزی نگفتند ، او عصبانی شد و آنها را تهدید به مرگ کرد . یکی از آنها گفت قربان ، شما چهل سال دیگر حکومت می کنید ، پرسید از کجا می گویی ؟ گفت امشب حضرتعالی چهل دُرّ قرمز در خواب می بیند که هر دُرّ ، نشانه ی یک سال حکومت شما است .خلیفه با این امید که امشب چهل دُرّ قرمز را در خواب ببیندخوابید،فردا که بیدار شدگفت به آن مُعّبرجایزه های فراوان بدهید،چون به واقع من چهل دُرّ قرمز در خواب دیدم . بقیه معبرها از همکارشان پرسیدند تو چطوری آن حرف را زدی ؟ گفت : می دانید که خلیفه آدم ساده و زودباوری است و به همین جهت هر چیزی به او تلقین کنید در خاطرش می ماند . من به او تلقین کردم چهل دُرّ قرمز در خواب می بیند ، خیال او چهل د برای خودش ساخت و به دنبال آن بود که در خواب آن چهل دُرّی را که خودش ساخته بود دید . و از این طریق جان خودم و شما را نجات دادم . از این کارها زیاد می شود ، گاهی خودمان نمی دانیم که چقدر تحت تاثیر خیالاتی هستیم که به ما تلقین شده است . اگر انسان با اصول و با عقل و حی الهی زندگی نکند زندگی اش پر از تلقین است ، هر چند ظاهر طرف تحصیل کرده است ولی زندگی اش پر است از همین تلقینات غیرواقعی که نه پایه استدلالی دارد و نه پایه ی الهی .
یک محقق ایتالیایی با توجه به خرافاتی که انگلیسی ها در زندگی خود پذیرفته اند ثابت کرد ، خرافی ترین مردم دنیا انگلیسی ها هستند . یعنی انگلیسی ها از آن موش پرست های هندی هم خرافی ترند . و واقعاً هم این طوری است که خرافی ترین مردم دنیا در اروپا هستند ، منتها در پوشش تکنولوژی آن را پنهان کرده اند .
در تحقیقاتی که شده دروغ ترین مجله های دنیا ، مجله هایی است که درباره ی روح و خواب و این گونه موضوعات سخن می گویند . بعضی از مطالب این مجلات بعداً دروغ بودنش افشا و معلوم شد که حدود ده سال مردم را بازی داده اند . کتاب « عالم عجیب ارواح » از آقای ابطحی تحت تاثیرهمین مجلات نوشته شده است.

جایگاه بخت بستن

سوال : آیا بخت بستن یک واقعیت است یا توهم ؟

جواب : شما دوباره به آیه ای که مطرح شد توجه کنید ، می فرماید : « و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله » (سوره ی بقره ، آیه ی 102) هیچ جادوگری نمی تواند هیچ ضرری به کسی برساندمگر به اذن خدا .پس به این معنی که کسی اراده کندبخت شما را ببندد نداریم ، اما اگر خدا مصلحت دید کسی را تنبیه کند ممکن است آن تنبیه از طریق جادوگری انجام گیرد . هیچ کس با اراده ی خود نمی تواند بخت کسی را ببندد ، اما همین طور که می شود با ضربه ای که بر صورت کسی می زنند او را تنبیه کنند ، همینطور هم بعضی ها را از طریق جادوگر تنبیه می کنند ، تا آدم ها دردل این سختی ، امتحان بدهند . اگر مثلاً شما با یک ماشین سواری تصادف کردید وپایتان شکست ، می گویید خدا این طوری امتحانم کرد.یا اگر کسی پشت سر شما حرف زد که آبروی شما را ببرد ، باز باید متوجه باشید که دارید امتحان می شوید ، زیرا خداوند می فرماید : « ان الله یدافع عن الذین آمنوا (سوره ی حج ، آیه ی 38)خدا مدافع مومنان است پس اگر کسی بخواهد پشت سر شما حرف بزند و آبروی شما را ببرد نمی تواند ، منتها عمل او ، زمینه ی امتحان شدن شما را فراهم می کند . حال اگر کسی تصمیم بگیرد از طریق جادوگر بخت شما را ببندد ، مثل همان کسی است که تصمیم می گیرد پشت سر شما حرف بزند ، به ظاهر می تواند ، همان طور که او به ظاهر این طرف و آن طرف می رود و پشت سر شما به این و آن بد میگوید . شما هم ممکن است با سادگی تمام بگویید ؛ وای ! آبرویم رفت ، ولی اگر ببینیم دنیا و آبرو و عزت در دست خداست ، با بدگوییهای او توسل شما به خدا زیادتر می شود ، زیرا« و لله العزه و لرسوله و للمومنین ولکن المنافقین لا یعلمون »(سوره منافقین ، آیه ی8)عزت از خدا و رسول او و مومنین است ولی این نکته را منافقین نمی فهمند . رژیم شاه چقدر تلاش کرد تا در جریان 15 خرداد سال 42 حضرت امام خمینی« قدس سره » را بی آبرو کند ، دروغ برای ایشان ساختند که از « جمال عبدالناصر » رئیس جمهور مصر پول گرفته تا در ایران اغتشاش کند . آیا این کارها نتیجه داد یا اینکه حضرت امام خمینی « قدس سره » آبرومندترین فرد دنیا شدند ؟ بله می شود یک جادوگری به کمک جنی ها یک شیطنتی بکند اما شما با توکل به خدا تمام نقشه های جادوگر و جن را هیچ می گیرید و بدون هیچ عکس العملی به زندگی دینی خودادامه می دهید ، و در آن صورت آنها هیچ غلطی نمی توانند بکنند . ما چوب بی توکل بودنمان را می خوریم .

اگر کسی به ناحق پشت سر شما با تهمت هایی که زد ، بی آبرویی راه انداخت به طوری که در شهر هر کسی شما را ببیند بگوید عجب ؛ این بوده که این کارها را کرده ! حال شما دو کار می توانید بکنید ،یکی اینکه بگویید من دیگر در این شهر نمی توانم زندگی کنم ، آبرویم رفت ، بلند می شوی و به شهر دیگری می روی . این در حالی است که این ذهنیت به دنبال شما است که در شهر خودم آبرویم رفته ، همیشه این سیاهی دنبالتان هست .

اما یک وقت می گویی خدایا خودت که بهتر می دانی ، پس خودت مدافع من باش . شما هم در حد وُسع و توان خود ، از خود دفاع می کنی . یکسال نمی گذرد درست برعکس می شود ، آبروی آن کسی که می خواسته آبروی شما را ببرد، از کف او می رود ، و ازآن مهمتردراین جریان حضور خداوند را در زندگی خود احساس می کنی . ولی اگر بد امتحان داده بودی و نقش طرفی که می خواسته آبروی شما را ببرد ، نقشی موثر می پنداشتی ، شما از شهر خوت هم که می رفتی ،باز نقش آن فرد برایت یک نقش موثر باقی می ماند وهرگز از آن طریق به خدا نمی رسیدی.اگر از شهر می رفتی چوب خودت را خورده بودی و نه چوب آن طرف را . برای پیدا کردن چنین بصیرتی به ما فرموده اند: سوره های معوذتین (فلق و ناس)را بخوانید.میفرماید « قل اعوذ برب الفلق » ؛ بگو همواره به پروردگاری که سیاهی ها را می شکافد پناه می برم . « قل اعوذ برب الناس » ؛ بگو به پروردگاری که کلیه امور انسان ها به دست اوست پناه می برم . با توجه به این آیات دیگر کسی نمی تواند در روان شما صاحب نقش و اثر باشد . وقتی می گویی : « قل اعوذ برب الناس ، ملک الناس ، اله الناس » ؛ پروردگار و حاکم و معبود انسان ها پناه می بری،پس دیگر هیچ کس در جان شما کاره ای نیست .درست است که عده ای« النفاثات فی العقد» ؛ هستند ودرگره ها و تصمیم ها میدمند. اما با پناه بردن به خداوند،هم کار آنها را خنثی میکنی. هم بهره ی نزدیکی به خداوند نصیب تو می شود . درست است این طرف دارد در غیاب شما ، شما را ضایع میکند ولی اگر با آرامش کامل و در حد توان خود از خود دفاع کنید و بقیه اش را به خدا بسپارید، درست امتحان داده اید و چند قدم جلو آمده اید و آن سختی برای شما پنجره ی ورود به عالم بهتری می شود .

در روایت قدسی داریم که خداوند می فرماید :

به عزت و جلال و بزرگواری و رفعتم بر عرشم سوگند که آرزوی هر کس را که به غیر من امید بندد ، به نومیدی بدل می کنم . و به او نزد مردم جامه خواری می پوشانم ، و او را از تقرب خود می رانم و از فضلم دور میکنم . آیا او در گرفتاری ها به غیر من آرزو می بندد ، در صورتی که گرفتاری ها به دست من است ؟ و به غیر من امیدوار می شود و در فکر خود در خانه ی جز مرا می کوبد ؟ با آن که کلیدهای همه درهای بسته نزد من است و در خانه ی من برای کسی که مرا بخواند باز است.کیست که در گرفتاری هایش به من امید بسته و من امیدش را قطع کرده باشم ؟ کیست که در کارهای بزرگش به من امیدوار گشته و من امیدش را از خود بریده باشم ؟ من آرزوهای بندگانم را نزد خود محفوظ داشته و آنها به حفظ و نگهداری من راضی نگشتند ، و آسمان هایم را از کسانی که از تسبیحم خسته نشوند (فرشتگان) پر کردم و به آنها دستور دادم که درهای میان من و بندگانم را نبندند . ولی آنها به قول من اعتماد نکردند ، مگر آن بنده نمی داند که چون حادثه ای از حوادث من او را بکوبد ، کسی جز به اذن من آن را از او بر ندارد ، پس چرا از من روی گردان است ؟ من با جود و بخشش خود آنچه را از من نخواسته به او می دهم سپس آن را از او می گیرم ، و او برگشتش را از من

نمی خواهد و از غیر من می خواهد ؟ او درباره ی من فکر میکند که ابتدا و پیش از خواستن او عطا می کنم ، ولی چون از من بخواهد به سائل خود جواب نمی گویم ؟ مگر من بخیلم که بنده ام مرا بخیل می داند ؟ مگر هر جود و کرمی از من نیست ؟ مگر عفو و رحمت دست من نیست ؟
مگر من محل آرزوها نیستم ؟ پس چه کسی می تواند آرزوها را پیش از رسیدن به من قطع کند ؟ آیا آنها که به غیر من امید دارند نمی ترسند ؟ اگر همه ی اهل آسمان ها و زمینم به من امید ببندند ، و به هر یک از آنها به اندازه ی امیدواری همه دهم ، به قدر عضو مورچه ای از ملکم کاشته نشود ، چگونه کاسته شود ازملکی که من سرپرست اوهستم؟پس بدا به حال آنها که ازرحمتم نومیدند،و بدا به حال آنها که نافرمانیم کنندواز من پروا نکنند.
وقتی امام خمینی « قدس سره » را به نجف تبعید کردند ، عوامل رژیم شاه شایع کردند که ایشان یک آخوند سیاسی بی سوادی است که چون نمی توانسته است درس بدهد شلوغ کرده است .آنها امیدداشتند با این شایعات هیچ کس پای درس حضرت امام « رحمه الله علیه» نرود ، ولی زمانی نگذشت که ایشان از جمله ی آبرودارترین شخصیت های حوزه ی علمیه ی نجف شدند ، چون با امیدواری به لطف خدا ، فقط وظیفه ی خود را انجام دادند . باید متوجه بود در هر حادثه ای می خواهند ما را امتحان کنند ، اگر توانستیم بگوییم ؛ خدایا هر طور تو راضی هستی ما راضی خواهیم بود ، منور به مقام رضا می شویم . خدایا ! هر طور بخواهی ، ما همان را می خواهیم ، می خواهی ما تنها باشیم ، ما هم تنهایی را می خواهیم ، می خواهی بی نام و نشان زندگی کنیم و بمیریم ، ما هم همین را میخواهیم . این نوع رویکرد به مسائل ، شخصیتی از شما می سازد هزار برابر بالاتر از آن که بخواهید آرزوهای دنیایی تان برآورده شود و برای تحقق آن آرزوها به فالگیر و رمال پناه ببرید و او هم به شما بگوید بخت تان را بسته اند باید پول بدهید تا باز کنم و از این طریق خود را در مقابل پروردگارتان روسیاه کنید.

جایگاه دعانویس

سوال : آیا کار دعانویس هم مثل کار جادوگر و رمال است ؟
جواب : خیر ؛ ما در سیره ی ائمه معصومین « علیهم السلام» داریم که دعایی را می نوشتند و در عین اینکه می خواندند ، نزد خود می گذاشتند ، حتی از امام رضا « علیه السلام » داریم که دعایی را در یقه ی خود گذاشته بودند ، که به حرزامام رضا « علیه السلام » مشهور است . مرحوم شیخ عباس قمی « رحمه الله علیه » در حاشیه ی مفاتیح الجنان حرزهایی را که ائمه «علیهم السلام»استفاده می کردند آورده است . پس اگر خود شما یا کس دیگری دعایی را بنویسیدو به امید دفع فتنه نزد خود نه دارید،کار درستی است ،منتها باید دقت بفرماییدکه طرفی که برای شما دعا مینویسد ، واقعاً از متون مورد اعتماد استفاده کند نه اینکه چیزهایی را به نام دعا از خودش درآورده باشد . نگهداری قرآن در نزذ خود یک نوع وسیله ی دفع فتنه است و یک نوع حرز به حساب می آید .
بر همین اساس قدیمی ها قرآن های بسیار کوچک را در محفظه ای که آب به آن نرسد قرار می دادند و به گردن کودکان می انداختند . دعا و قرآن ؛ هم خواندش خوب است و هم نزد آدم باشد خوب است ولی این خط کشیدن ها که به نام دعا می دهند چیز مطمئنی نیست . عزیزانی که اذیت می شوند یا فکرشان مشغول موضوعات ناراحت کننده است ، از حرز حضرت زهرا «سلام الله علیها» یا حرز امیرالمومنین « علیه السلام » و یا حرز امام رضا « علیه السلام » و امثال آنها استفاده کنند .
سوال : شما فرمودید طبق آیه ی قرآن « و ما بضارین به من احد الا باذن الله »(سوره ی بقره ، آیه ی 102) هیچ جادوگر و رمالی نمی تواند کسی را اذیت کند مگر اینکه خدا بر اساس مصلحت خویش بخواهد او را تنبیه کند ، پس چیزهایی مثل انگشتر فیروزه و « ان یکاد » در دفع موانع چه نقشی دارد ؟
جواب : درست است که کسی نمیتواند کسی را اذیت کند یا به کسی نفع برساند ولی حال اگر خدا فرموده برای دفع خطر مثلاً این انگشتر رادردست کنید به جهت آن است که استفاده از اینها استفاده از یک قاعده ای است که در نظام عالم جاری است ، مثل رفع تشنگی از طریق آب خوردن .
درست است که کسی نمی تواند شما را اذیت کند ولی اگر می خواهید تشنگی را رفع کنید باید آب بخورید . البته استفاده از انگشترهای مقدس و یا ادعیه موجب آماده شدن شرایط بهتر است و اگر بقیه ی شرایط موجود نباشد آنها به خودی خود نتیجه ی مطلوب را نمی دهد .
سوال : عریضه نویسی چه نقشی دارد ؟
جواب : عریضه نویسی یک سنت پسندیده ای است ، شما وظیفه دارید به هر شکلی در محضر وجود مقدس معصومین «علیهم السلام» عرض حال کنید و از آنها کمک بگیرید . حال گاهی عرض حالتان را می نویسید و داخل آب می اندازید تا تمرکز شما نسبت به حاجتتان بیشتر شود . در گذشته چون مردم سوادنداشتند عریضه نویس ها عرض حال آنها را برایشان می نوشتند .
همین که می نوشت: « ای وجود مقدس امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف»من از شما چنین خواهشی دارم » عملاً توجه قلبی او به آن حضرت محقق می شد و از انوار آن حضرت بهره مند می گشت و اگر مصلحت او بود که گشایشی برایش حاصل شود ، حاصل می شد . البته فراموش نفرمائید ما باداشتن دعاهای جلیل القدری مثل دعای کمیل و یادعای ابوحمزه ی ثمالی یا مناجات شعبانیه وامثال آن ، می توانیم به نور ائمه «علیهم السلام»

بهترین تقاضاها را از خداوند داشته باشیم و از آن طریق به زیباترین شکل ، ارتباط خود را معصومین «علیهم السلام»حفظ کنیم . دعاهایی به این خوبی داریم که می توانیم به کمک آنها راه صد ساله را یک شبه طی کنیم . در روایت قدسی داریم ؛ « بجای اینکه بنده ی من از من چیزی بخواهد ، با نیایش با من بیش از آن چیزی که او بخواهد به او می دهم » آری به ما گفته اند نمک غذایتان را هم از خدا بخواهید ، تا تمام ابعاد روحی ما متوجه خدا باشد ، اما در روایت فوق می فرماید به جای اینکه بگویید خدایا غذایمان را بده ، بگویید« یا حی یا قیوم » ،«آیه الکرسی » و « قل هو الله احد » بخوانید تا از همه ی فتنه ها آزاد شوید . با توجه به توحید صمدی آیا دیگر جایی برای غیر می ماند که در زندگی ما بخواهد منشأ اثر باشد ؟ به همین جهت به ما فرموده اند برای دفع سحر و چشم زخم ، آیه الکرسی بخوانید و آن را نوشته در نزد خود و در خانه خود قرار دهید ، تا با نور توحید ، نقش و تاثیر هر غیری از صحنه ی جان و زندگی شما دفع شود ،شرط آن توجه به توحیدی است که درآیه الکرسی مطرح است .وقتی در آیه الکرسی میگویی : « الله لا اله الا هو الحی القیوم » (سوره ی بقره ، آیه ی 255) قلب شما تصدیق میکند که جز او معبودی نیست و او حی و قیوم است و تمام حیات و قیام هر کس از اوست . در چنین حالتی تمام توجه جان انسان متوجه خدا می شود ، ومسلم در این حالت از نور پروردگار بهره مند می گردد . از آیه الکرسی نباید غافل شد . از پیامبر «صلی الله علیه و آله و سلم » می پرسند بهترین آیه ای که بر شما نازل شد کدام آیه است ؟ می فرمایند : آیه الکرسی و نیز فرمودند : هر چیزی قله ای دارد قله ی قرآن آیه الکرسی است . یا می فرمایند : آیه الکرسی بزرگ ترین آیه ی قرآن است . چون در آیه الکرسی قلب انسان متذکر می شود که خداوند همه کاره است ، در آن آیه متوجه می شوید اگر هم خداوند به چیزی قدرت شفاعتی داده ، « باذن الله » بوده است یعنی اگر هم کسی کاری می تواند بکند در قبضه خداوند است . این نوع نگاه باید در قلبتان باشد تا با چنین نوری ، فتنه ها دفع شود.

رؤیت بصری جنیان

سوال : آیا رؤیت بصری جنینان ممکن است ؟

جواب : ما اگر تصمیم بگیریم و برنامه ریزی کنیم جنینان را ببینیم کار بدی می کنیم اثرش هم منفی است ، روحمان خراب می شود . اما اگر جنینان خودشان بخواهند خود را نشان دهند ، آن اشکال ندارد . آیت الله حسینی تهرانی در کتاب « نگرشی بر مقاله قبض و بسط تئوریک شریعت » نقل می کنند که علامه طباطبایی « رحمه الله علیه» فرمودند در تهران که بودم آقا سید نورالدین ــ آقا زاده کوچک ایشان ــ آمد و گفت آقای بحرینی که توان احضار جن را دارد در تهران است ، آیا می خواهید او را نزد شما بیاورم ؟ آقا می فرمایند : اشکال ندارد ــ دقت بفرمائید ؛ علامه طباطبایی دنبال این کارها نمی روند ــ بالاخره بحرینی آمد ، گفت یک چادر بیاورید و دورش را بگیرید ، ما دور چادر را گرفتیم ، حدود دو وجب از زمین فاصله داشت ، در این حال جنینان را حاضر کرد و صدای غلغله و همهمه شدیدی زیر چادر برخواست و یک موج بسیار شدیدی چادر را تکان می داد و می لرزید به طوری که نزدیک بود چادر از دست ما خارج شود ، بعد گفت زیر چادر را نگاه کنید ، دیدیم آدمک هایی به قامت دو وجب زیر چادر بودند ، تکان می خوردند و رفت و آمد داشتند . من با کمال فراست متوجه بودم که این صحنه چشم بندی و صحنه سازی نباشد ، دیدم نه ، صد در صد وقوع امر خارجی است (نگرشی بر مقاله ی بسط و قبض تئوریک شریعت » ، علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی ، ص 192)پس اینکه سوال فرمودید آیا جنینان را می توان با رویت بصری دید ، ظاهراً ممکن است ، ولی حساب کنید آن طرف که توانسته جنینان را حاضر کند عمرش را ضایع کرده است تا جنینان را ببیند و نشان دهد . ولی یک وقت است پ یامبر «صلی الله علیه و آله و سلم » و یا یکی از اولیاء الهی «علیهم السلام»بر اساس قدرتی که خدا به آنها می دهد می توانند بر جنینان تسلط یابند و آنها را تسخیر کنند ، آن موضوعش جداست و تسخیری که حضرت سلیمان « علیه السلام » داشتند از این نوع اخیر است .

سوال : اگر رتبه ی جنینان ــ جنی های مومن ــ از انسان پایین تر است چگونه ابلیس توانست در ردیف فرشتگان قرار گیرد ؟

جواب : رتبه ی ملائکه از رتبه ی آدم به عنوان خلیفه الله پایین تر است . زیرا ملائکه مقام محدودی دارند و حامل یک اسم یا چند اسم از اسماء الهی می باشند ، به تعبیر قرآن سخن ملائکه عبارت است از این که : « و ما منا الا له مقام معلوم » (سوره ی صافات ، آیه ی 164)ما را مقام و مرتبه ای نیست ، مگر مقام و مرتبه ای محدود . و یا می گویند « و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک » (سوره ی بقره ، آیه ی 30) پروردگارا ! ما به حمد تو تسبیح تو را می کنیم و تو را تقدیس می نماییم . چنانچه ملاحظه می فرمایید ملائکه در حد تسبیح و تحمید و تقدیس ، خدا را نشان می دهند . اما در مورد آدم فرمود : « و علم آدم الاسماء کلها » و خداوند به آدم همه ی اسماء را آموخت . پس مقام آدم مقام تعلیم کل اسماء است . و لذا وقتی به ملائکه فرمود از آن اسماء خبر دهید اظهار ناتوانی کردند . قرآن می فرماید : « فقال انبئونی باسماء هولاء ان کنتم صادقین * قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم » (سوره ی بقره ، آیات 32 و 31) سپس به فرشتگان فرمود اگر راست می گویید که شایستگی خلیفه ی الهی بودن دارید ، از این اسماء به من خبر دهید . گفتند منزهی تو ، ما را جز آنچه خود به ما آموخته ای هیچ علمی نیست ، تویی دانای حکیم .

ملائکه اعلام می کنند که توان تعلیم و ارائه همه اسماء را ندارند . پس با توجه به آیات فوق ، یک موجودی می تواند با عبادات خود در حد ملائکه بالا

برود ولی جامع کمالات الهی نباشد ، از این جهت ابلیس توانست در حد ملائکه قرار گیرد ، بدون آنکه حامل جامعیت اسماء الهی باشد . ولی خلیفه الله که صورت بالفعل آن امام معصوم می باشد مقام جامعیت اسماء را دارا است برای بررسی این موضوع می توانید به کتاب « هدف حیات زمینی آدم » همین نویسنده رجوع کنید)

سوال : اگر مورد آزار جنینان واقع بشویم چه باید بکنیم ؟

جواب : همین طور که عرض شد ؛ آزار جنینان فرقی با اینکه کسی پشت سر شما دروغ ببافد نمی کند . در آنجا شما در حد خود از خودتان دفاع می کنید و باقی آن را هم به خدا واگذار می نمایید که خدا مدافع بزرگی است . مشکل اینجاست که فکر می کنیم جنینان آزاداند هر کاری خواستند بر علیه ما بکنند و مادر مقابل آنها دسته بسته هستیم .چنین خبری نیست ،ما چوب تصورات غلط خود را می خوریم ،حال اگر خدا بخواهد این چوب را به شما بزند ممکن است از طریق ساحر و جن بزند . ما باید بگوییم خدایا ما را ببخش .عملاً از طریق اصلاح خود و پناه بردن به خدا مشکل بر طرف می شود .

در کتاب « سفینه الصادقین » آمده است :

»جناب آیت الله شیخ مرتضی طالقانی ــ استاد مرحوم علامه محمد تقی جعفری ــ می فرماید تصمیم گرفتم در مسجد سهله چله بگیرم ، و چون دیدم وقت ندارم برای خود غذای گوشتی تهیه کنم بنا را بر آن گذاشتم که غذای حیوانی نخورم . چند رو زگذشت ؛ در حالی که در حجره تنها بودم متوجه شدم یک نفر کنارم نشسته است ، کمی جا خوردم ! گفت آقا شیخ مرتضی نترس ، چون شما تصمیم گرفتید حیوانی نخورید ما جنینان می توانیم به شما نزدیک شویم . من از اجنه هستم ، آمده ام خدمت شما کارهایتان را انجام دهم ، و با هم رفیق می شوند. اتفاقاً یکی از خانواده های نجف ، از اعراب بادیه نشین خدمت حاج آقا شیخ مرتضی آمد و گفت : مدتی است به داخل خانه ی ما سنگ پرتاب می کنند ، هر چه نگاه می کنیم هیچ کسی نیست ، فقط سنگ می زنند ، اگر می شود کاری بکنید . آقای شیخ مرتضی از جنی که با او رفیق شده بودند می خواهند که بگو به خانه این بنده به خدا سنگ بزنید ، آنها هم به دستور آقا دیگر سنگ نمی زنند ، گویا عصبانیت آنها از آن شخص باقی بوده و به همین جهت بعد از رحلت آقا ، دوباره سنگ می زدند. «

این قضیه را عرض کردم تا متوجه باشیم علت آزار بعضی از جنیان خود ما هستیم. ما متأسفانه از سر بی کاری فضولی های بی خود می کنیم . در اثر این تجسس ها پای جنیان را در زندگی خود باز می نماییم. همین طور که فضولی می کنیم ببینیم همسایه امشب چه غذایی می خورد، نقشه ها می کشیم تا از کار مردم سر در بیاوریم و موجب ناراحتی همسایه می شویم. اخیراً شنیدم خانمی که از شوهرش طلاق گرفته و نزد مادرش زندگی می کرد، فهمید شوهرش برای این که ببیند این ها چه می کنند با هزار صدمه یک خانه ای کنار خانه آن ها کرایه کرده بعد با دوربین از کانال کولر آن ها را زیر نظر گرفته، حالا کارش لو رفته و با شکایت آن خانم فعلاً آقا زندان است. آخر مگر بیکاری، تو که همسرت را طلاق دادی دیگر به توچه مربوط است که آن ها چکار می کنند. در همین راستاست که انرژی زیادی خرج می کنیم تا جواب فضولی هایمان را بدهیم، خیالات ما تحریک می گردد و زمینه تعقیب جنیان در ما فراهم می شود و آن ها هم عکس العمل نشان می دهند .

جنی ها از نظر حوزه زندگی اصلاً در حوزه زندگی ما قرار ندارند، در ساخت و مرتبه دیگری در این عالم زندگی می کنند و هیچ ربطی هم به ما ندارند اما اگر ما وارد زندگی آنها شدیم و با انواع حیله خواستیم آنها را تسخیر کنیم و یا از کار آنها سر در بیاوریم ، ماجرا شروع می شود . جلسه ی قبل عرض کردم چقدر باید تلاش کرد تا یک جن سرگردان را تسخیر کنیم و اراده های خود را به او تحمیل نماییم ، بالاخره او هم در سر فرصت انتقامش را می گیرد . ما اگر با صرف انرژی زیاد جنی ها را وارد حوزه خودمان بکنیم بالاخره بین ما و آنها تصادم پیش می آید و نمونه تصادم ها آن سنگ پراندن و امثال آن است . همان طور که ما به شیطان میدان می دهیم که وارد روح و روان ما بشود و عنان زندگی ما را در دست گیرد ، هر چقدر ما به او میدان بدهیم جلو می آید تا آنجایی که به تعبیر امیرالمومنین « علیه السلام » اول بی آبرویت می کند ، بعد هلاکت می نماید . الحمدالله شما با زیارت امام معصوم و یا با ماه محرم و رمضان ، مانع نفوذ همه جانبه ی شیطان می شوید وگرنه بیچاره می شدید . امثال آیت الله شیخ مرتضی طالقانی که به جنینان میدان نمی دهند نه تنها مورد آزار آنها قرار نمی گیرند ، بلکه به آنها دستور هم می دهند . با آقایی مصاحبه کرده بودند که می گفت جنینان می آیند فرزندم را می برند و او را در بعضی شهرها گردش می دهند و می آورند ، از این قضیه خوشحال هم به نظر می رسید ، در حالی که اگر درست باشد معلوم نیست کار به کجا می کشد . اشکال اساسی آن است که ما واردحوزه ی زندگی آنها شویم و یا اجازه دهیم که آنها وارد زندگی ما شوند .

سوال : آیا با هر انسانی یک جن به نام همزاد متولد می شود؟

جواب : نه ، چنین چیزی درست نیست ، آنقدر حرف بی پایه ای است که اصلاً احتیاجی نیست درباره اش بحث کنیم ، کسی که چنین ادعایی کرده باید دلیل بیاورد چگونه به این مطلب رسیده است . آری خداوند می فرماید : « و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین »(سوره ی زخرف ،آیه ی 36)؛ هر کس از یاد خدا روی برگرداند برای او شیطانی که او را همراهی کند قرار می دهیم .که این ربطی به همزاد ندارد، بلکه همراهی

شیطان است با کسی که از یاد خدا روی برگردانده .

سوال : افرادی هستند که نسبت به نظام اسلامی و یا مسائل مسلمین بی تفاوت اند و از طرفی کرامت هایی نیز دارند ، آیا به کرامت های این گونه می توان اطمینان کرد ؟

جواب : دقت کنید که کرامت به خودی خود نباید ارزش به حساب آید،حتی امکان دارد شیطان شما را اهل کرامت کند وذهن شما را به همین کرامت ها مشغول کند و در نتیجه از « کریم » باز دارد ، شما هم مغرور شوید به اینکه اگر راه من غلط بود نباید به چنین کراماتی دست می یافتم . آنچه در اسلام اصل است « بندگی خدا » است ، هدف هیچ یک از اولیاء الهی در انجام بندگی ، کرامت نمی باشد ،حالا اگر خداوند در امری خاص مصلحت دید و کرامتی از طریق آنها به سایر مخلوقات نشان داد بحث دیگری است ، ولی این نوع کرامت ها ، به خودی خود در اسلام ، کمال به حساب نمی آید ، به همین جهت ائمه «علیهم السلام»دراقل کرامت هستند. مقام اولیاء ، بندگی است،کرامت مخصوص خدا است ،من باید بنده باشم و او باید رب کریم باشد . محی الدین بن عربی می گوید از استادم پرسیدم که چرا شاگردان مشا بیشتر از شما کرامت دارند ؟ گفت من می خواهم بنده باشم آنها می خواهند رب باشند . حقیقت من بندگی است ، و نه نمایش قدرت ، حقیقت رب قدرت و اظهار کرامت است ، هر چه من در حقیقت خود بمانم ، به مقصد نزدیکترم . اینجاست که یادتان باشد اگر مثلاً امام هادی « علیه السلام » به شیری که روی پرده بود می گویند فلانی را بخور،به جهت آن است که مقام امامت آن حضرت در خطر است و طرف می خواهد مقام امامت حضرت را زیر سوال ببرد .

در مورد جایگاه کرامتی که از اهل کرامت صادر می شود با آنچه اهل توحیددارندو سعی به نفی خود دارند به فصل آخر کتاب «جایگاه و معنی واسطه فیض » رجوع فرمایید در آنجا در یک پاورقی طولانی از صفحه ی **299** به بعد ، فرق کرامت و توحید بحث شده و اینکه اهل کرامت عموماً نفس خود را تقویت می کنند ، ولی امامان معصوم « علیهم السلام» خودشان را هیچ می کنند تا خدا در قلبشان جلوه کند. اهل کرامت با ریاضت های مخصوص نفس ناطقه را تقویت می کنند ، و چون نفس انسان مجرد است اگر از بدن آزاد شد نگاه می کند می بیند در چهارصد کیلومتری چه خبر است ، این به جهت قدرت نفس است. اما امام معصوم «علیه السلام» از حق خبر می گیرد و لذا باید بین اهل کرامت و اهل توحید تفکیک قائل شد . اهل توحید صحنه های بزرگ تاریخ توحیدی را شکل می دهند هم اکنون یک بسیجی ناب در برزخ از اهل کرامت خیلی جلوتر است .حضرت امام خمینی (ره)و علامه طباطبایی « رحمه الله علیه» و آیت الله بهجت « رحمه الله علیه» اهل توحیداند ، هر چند اگر خداوند مصلحت بداند کرامت هایی نیز از طریق آنها اظهار می شود . شنیده اید فلان مرد خدا که خیلی هم به مردم کمک می کرد مثلاً یک انجیر می داده طرف می خورده خوب می شده است ، در برزخ گفته به جهت توجه به کرامت ها عقب افتادم .

در مورد جنینان شیعه که در خدمت امامان « علیهم السلام» بوده اند به طرح چند روایت بسنده می کنیم:

از سعد اسکاف هست که نزد ابی جعفر امام باقر « علیه السلام » رفتم و اجازه شرفیابی خواستم ، مواجه شدم با کاروان هایی از شتر که در پشت در صف کشیده بودند و با صداهایی بلند نیز مواجه شدم ، در آن هنگام قومی عمامه بر سر از در بیرون شدند مانند هندوها . گفت : من نزد امام « علیه السلام » رفتم و گفتم : یابن رسول الله ؛ امروز دیر اجازه فرمودید و من مردمی را دیدم بیرون شدند عمامه بر سر و ناشناس . فرمود : ای سعد میدانی اینها چه کسانی بودند ؟ گفتم : نه. فرمودند :«هم کیشان تو ازطایفه ی جن بودند،می آیند مسائل حلال و حرام واحکام دین خود را از ما می پرسند »

از عمار سجستانی است که گفت : من جهت شرفیابی نزد امام ششم « علیه السلام » نیاز به اذن گرفتن نداشتم ، در منی یک شبانه روز در چادر او نشستم ، و اجازه دادند به جوانانی مانند مردان هندی که به حضورشان برسند . عیسی شلقان بیرون آمد و ما از او اجازه ی شرفیابی در محضر امام را خواستیم ، به من اجازه دادند . می گوید : به من فرمودند : ای اباعاصم از چه موقع آمدی ؟ گفتم : پیش از آنها که نزد تو آمدند و ندیدم بیرون روند ، فرمودند : آنها قومی از جنینان بودند ، مسائل خود را پرسیدند و رفتند

سدیر صیرفی گوید : امام پنجم « علیه السلام » حوائجی در مدینه داشتند به من سفارش فرمودند .در این میان که در دره روحاء بر شترم سوار بودم ناگاه دیدم یک آدمی جامه اش را به خود می پیچید ، گوید برای او ایستادم و پنداشتم تشنه است و قمقمه را به او دادم ، گفت : نیازی بدان ندارم و نامه ای که گِلِ مُهرش تَر بود به من داد ، نگاه کردم مُهر امام « علیه السلام » را داشت . گفتم چه وقت حضور نامه نویس بودی ؟ گفت : هم اکنون . و دیدم در نامه کارهایی است که به من فرموده ، نگاه برگرداندم و کسی را ندیدم . گوید : امام « علیه السلام » آمد و دیدارش کردم و گفتمش قربانت ؛ مردی نامه ای با گِل تَر برایم آورد . فرمودند : کار شتابانه ای که داشته باشیم یکی از آن جنینان را به دنبالش می فرستیم

به سندی از سعد اسکاف که از ابی جعفر« علیه السلام » با یاران خود اجازه ی شرفیابی خواستیم وناگاه هشت تن که گویا از یک پدر ومادرند و جامه ی زرابی و قباهای طاقی و عمامه های زرد دارند ، وارد شدند و زود بیرون آمدند . به من فرمودند : ای سعد ! آنها را دیدی ؟ گفتم : آری قربانت ؛ اینان چه کسانی بودند ؟ فرمودند : برادران جنی شما ، آمده بودند از حلال و حرام خود پرسش کنند ، چنانچه شما بپرسید درباره ی آنها .

گفتم : قربانت برای شما نمایان شوند ؟ فرمودند : آری

جابر ابن عبدالله انصاری می گوید که سه روز را از مدینه از خدمت امام صادق «علیه السلام» دور شده بودم که یک مرتبه دیدم آدم بلند قدی با چهره ای زرد رنگ ، نامه ای از امام صادق « علیه السلام» به دستم داد. نگاه کردم دیدم هنوز جای مُهر نامه مرطوب است، که به من دستور داده اند .

از ماجرا پرسیدم گفت : همین حالا حضرت این نامه را به من دادند . گفتم : تو چطوری این همه راه را طی کردی ؟ گفت من از جنینان هستم.

(عزیزان عنایت داشته باشند ، فرق است بین اینکه پیامبر « صلی الله علیه و آله و سلم» و یا ائمه ی «علیهم السلام»بخواهند با جنینان حشر و نشر داشته باشند ، با اینکه جنینان بیایند در خدمت امام . آری ؛ هیچ وقت نه تنها پیامبر و امام « علیه السلام»طالب چنین ارتباطی نمی باشند ، ولی این که جنینان بیایند خدمت آنها و از آنها استفاده کنند و یا به آنها خدمت کنند ، آن اشکال ندارد و موجب سقوط روح آنها در حد مرتبه ی وجودی جنینان نخواهد شد)

سوال : در فیلم سفر به ماوراء جادوگر ساکت کشور غنا برای مدتی در میان زمین و هوا می ایستاد ، این کار چگونه انجام می شود ؟

جواب : اگردرآن فیلم دقت می کردید آن آقا از صبح تا عصرکنار رودخانه بود و همین طور بر رودخانه و آب آن متمرکز شد.بعد دور خود آتش روشن کرد و در وسط حلقه ای از آتش قرار گرفت و آرام آرام از سطح زمین بالا رفت . علتش آن است که آب برای خود مدبری دارد که در اصطلاح فلسفه به آن عقول عرضیه می گویند . هر چیزی مدبر مخصوص به خود را دارد که درحکم نفس برای آن موجود است ،همان طور که گیاه توسط نفس نباتی تدبیر می شود ، یک بلور در معدن نیز توسط مدبر خود تدبیر می شود و به آن صورت منظمی که شما می بینید در می آید . آب هم مدبر دارد و نحوه ی حضور آب در عالم را تدبیر می کند ، مدبر آب ؛ وقتی آب حرارت ببیند آن را بالا می برد . جادوگر غنایی در اثر تمرکز طولانی با مدبر آب ارتباط برقرار کرد و یک نحوه اتحاد با آن در خود پدید آورد ، در آن حالت ، همان طور که آتش آب را بالا می برد،او را نیز بالا برد.کار جالبی است ولی بسیار پوچ است ، چون بالاخره پس از مدتی پایین افتاد . در حالی که اگر همین تمرکز را به نور شریعت نسبت به پروردگار خود پیدا کرده بود ، چه برکاتی که نصیب او نمی شد . چیزی که شما در مناجات شعبانیه از خدا می خواهید که « الهی هب لی کمال الانقطاع الیک » ؛ خدایا نهایت جدایی از غیر و اتصال به خودت را به من عطا کن ، خیلی فرق می کند با امثال کارهایی که آن جادوگر کرد .

سوال : آیا افرادی که در سطح بالای سیر و سلوک هستند می توانند اسرار درون انسان را بخوانند ؟

جواب : نه ، نمی توانند ، اسرار انسان ها پیش خداست بعضی از اسرار انسان را ملائکه هم نمی توانند بخوانند ، فقط پیش خود خدا است .

بله اگر خدا مصلحت دید که مرا هدایت کند به اندازه ای که برای هدایت من موثر است بعضی از آن اسرار را در اختیار انسان های الهی قرار می دهد ، آن هم فقط برای این است که مرا هدایت کنند.

جایگاه خواب و رویا

سوال :روی هم رفته جایگاه خواب و رویا در عالم کجاست ؟ چقدر باید به آن اعتماد کرد ؟ چگونه است بعضی افرادی که رعایت مسائل شرعی را آن طور که باید نمی کنند ، خواب های خوبی ، مثل خواب امامان را می بینند ؟

جواب : اگر بخواهیم به طور کامل به این سوال جواب دهیم احتیاج به چندین جلسه دارد و لذا به طور مختصر عرض می کنم . اگر مستحضر باشید در مباحث شرح کتاب « ده نکته از معرفت نفس » جایگاه رویا و رویای صادقانه روشن شد و گفتیم نفس انسان چون مجرد از ماده است و فوق زمان و مکان می باشد همین که انسان به خواب رفت و نفس او از کنترل حواس ظاهری اش آزاد گشت می تواند به گذشته و آینده نظر کند و واقعیاتی را که بعداً تحقق می یابد ملاحظه کند .

در قرآن از خواب هایی نام برده است که از رابطه ای بین آنچه شخص در خواب با آن روبه رو می شود و بین عالم خارج حکایت دارد .مثل خواب حضرت ابراهیم « علیه السلام » نسبت به ذبح فرزندشان ، (سوره ی صافات ، آیه ی 105) و یا رؤیای حضرت یوسف « علیه السلام » که در خواب دیدندخورشید و ماه و یازده ستاره بر ایشان سجده می کنند،(سوره ی یوسف ،آیه ی 4)و یا رؤیای دورفیق هم زندانی حضرت یوسف « علیه السلام و یا رؤیای پادشاه مصر ، و یا رؤیای رسول خدا «صلی الله علیه و آله و سلم» در رابطه با فتح مکه ؛ (سوره ی فتح ، آیه ی 27) که تمامی این رویاها چنانچه مستحضرید رابطه ای با عالم خارج داشتند و صرف خیالات افراد نبود .

با توجه به اینکه می توان در رویا یا خواب با موضوعاتی رو به رو شد که بعداً واقع می شود ، باید دانست :

1.رؤیا ؛ امری است ادراکی ، به طوری که نمی توان نقش و تاثیر قوه ی خیال را در آن انکار کرد، این قوه دائماً مشغول کار است و درخواب وبیداری در ذهن انسان صورت می سازد .

2. اکثر رؤیاها تحت تاثیر تخیلات نفسانی است و آن تخیلات شدیداً تحت عوامل خارجی مثل گرما وسرما و یا عواملی مثل بیماری و پر بودن معده می باشد. همچنان که صفات اخلاقی مثل « عداوت» و« عجب» و« تکبر» و«حرص» و« طمع » درخیالات او و بالتبع در خواب انسان تاثیر می گذارند . پس در حقیقت نفس در رؤیا همان تاثیرات را در خودش حکایت میکند به همین جهت باید متوجه بود ؛ اولاً : اکثر رؤیاها تحت تاثیر تخیلات نفسانی است و حقیقت دیگری جز احوالات نفس ندارند. ثانیاً : هر رؤیایی به حقیقت متصل نیست ، هر چند هر رؤیایی تعبیری دارد که تعبیر آن یا مربوط به عوامل طبیعی و یا مربوط به عوامل اخلاقی است .

3.با این همه چون نفس ناطقه ی انسان مجرد و فوق مکان و زمان است ، رؤیاهایی هم هست که نفس با حوادث خارجی و حقایق عالم وجود ارتباط می یابد که به آن رؤیاها از یک جهت رؤیاهای صادق و از جهت دیگر رؤیاهای رحمانی گفته می شود . تفاوت رؤیای صادق با رؤیاهای رحمانی در آن است که در رؤیای رحمانی انسان با معنایی از سنن الهی رو به رو می شود و سپس در بیداری مصداق آن معانی را می یابد . ولی در رؤیای صادق ابتدا انسان با علت حادثه رو به رو می شود و سپس در بیداری با آن حادثه رو به رو می شود ، که می توان هر دو را تحت عنوان رویاهای حق نام برد.

رؤیاها ، یا خواب های حق

مبنای رؤیاهای حق عبارت از این است که نفس ناطقه انسان به عنوان موجودی که فوق زمان و مکان است ، با سبب غیبی حادثه ای که بعداً در ظرف مکان و زمان خاص محقق می شود ، ارتباط پیدا می کند . ابتدا نفس به علت مجرد بودنش ، در خواب ، با وجود برزخی یا عقلی حادثه ارتباط برقرار می کند و بعداً آن حادثه ، در عالم ماده حادث می شود ، و روشن می شود که آن رویا صادق بوده است .

البته نفس پاره ای از حقایق آن عالم را در حد استعداد خود دریافت می کند . حال اگر نفس انسان ، کامل باشد و گرفتار وهمیات وآرزوها نباشد ، حقایق عالم غیب را آن طور که هست بطور کلیت و نورانیت درخواب پیش روی خودحاضر میبیند (جامع الاخبار،فی کتاب التعبیر عن الائمه «علیهم السلام» « ان رویا المومن صحیحه لان نفسه طیبه و یقینه صحیح ... و قال «علیهم السلام» انقطع الوحی و بقی المبشرات الا و هی نوم الصالحین و الصالحات » در جامع الاخبار : در کتاب تعبیر خواب از ائمه «علیهم السلام»هست که خواب مومن درست است چون دلش پاک است و یقینش ثابت و ... فرمودند : « وحی منقطع شد و مژده بخشی ها بجا باشند هلا که آن خوابهای مردان خوب و زنان خوبست» (بحارالانوار ، ج 58 ، ص 176)) ولی اگر نفس ، کامل نبود آن حقایق را به نحو حکایت خیالی و در صورت های جزئی که با آنها مانوس است می یابد . مثل اینکه وقتی با معنی « عظمت » در آن عالم رو به رو می شود ، در خیالش صورت « کوه » ایجاد می شود ، و یا معنی « مَکر » در خیالش صورت « روباه » به خود می گیرد ، چون عظمت را به کوه ، و مکر را به روباه می شناسد . یا معنی « افتخار » را به صورت « تاج » و « علم » را به صورت « نور » و « جهل » را به صورت « ظلمت » می بیند . و یا چون رابطه ای بین اذان صبح در ماه رمضان با شروع روزه هست، با دیدن معنی « موذن بودن » در آن عالم ، صورت « مُهر کردن دهان » مردم در ذهن ، برای خود می سازد . البته این موضوع ، رقایق و ظرایفی مخصوص به خود دارد ، به طوری که گاهی از یک معنا که در خواب می یابد صورت عکس آن را در خود می سازد . مثل اینکه در بیداری گاهی با شنیدن لغت ثروت به معنی فقر فقرا منتقل می شود .

پس گاهی خواب « صریح و بدون تصرف » است و لذا انسان همانی را که در خواب دیده در بیداری مشاهده می کند ، و گاهی متمثل معنایی است که نفس انسان با آن معنا روبه رو شده و در خیال خود آن را به صورتی که با آن مانوس بوده در می آورد ، و یا در عینی که با معنایی رو به رو می شود ، در ذهن خود به چیزی منتقل می شود که مناسب است با آن معنا و یا ضد آن معنا ، و گاهی در عین رو به رو شدن با یک معنای حقیقی ، آنچنان آن معانی با تصورات شخص مخلوط میشود که اصلاً نمی توان فهمید از کدام یک از معانی مانوس شخص خواب بیننده تاثیر گرفته ، که در این حالت به این رویاها « اضغاث احلام » یا رویاهای پراکنده گویند .

در رویاهایی که نفس ناطقه با اصل موضوع رو به رو می شود و در آن حال به صورت مناسب آن معنا منتقل میشود ،در واقع انسان به اصل موضوعات آگاه می شود ، به طوری که اگر ملاحظه کرد در حال جمع کردن کثافت است ، در واقع صورت به دست آوردن مال زیاد دنیا را به او نشان می دهند ، در عین آگاهی دادن به او که مال دنیا سرگین و کثافت است . و یا وقتی رو به رو می شود با اینکه بدنش ورم کرده است ، با صورت به دست آوردن مال زیاد رو به رو شده است ، در عین آگاهی دادن به او که بدان! مال زیاد چرک و آلودگی است . همچنان که اگر در خواب دید در زندان است ، در واقع با صورت شهرت یابی اش رو به رو شده ، در عین آگاهی دادن به او که این شهرت زندان است . همچنان که اگر دید در زنجیر است ، با صورت خوشی و خو شگذرانی دنیایی اش رو به رو شده ، در عین آگاهی دادن به او که آن گناه و گرفتاری ، زنجیر است.

در هر صورت با همه ی این احوال نمی توان به رویا اعتماد کرد ، چون در حال خواب ؛ صورت خیالیه نفس آنقدر جولان دارد که با میل خود صورت ها را تغییر می دهد و از جایگاه خود خارج می کند .

از قول پیامبر «صلی الله علیه و آله و سلم » هست که حضرت فرمودند : « لا یحزن احدکم ان ترفع عنه الرویا فانه اذا رسخ فی العلم رفعت عنه الرویا » اگر رویا از کسی برداشته شد نباید نگران باشد ، زیرا وقتی کسی راسخ در علم شود ، رویا از او برداشته می شود . چون انسانی که در علم راسخ شود توجه نفس او به مرتبه ای بالاتر از مرتبه ی خیال است ، در حالی که جایگاه رویا در خیال و ذهن می باشد .

اینکه دستور داده اند انسان دائم در حال طهارت باشد و نیز با وضو بخوابد ، به سبب آن است که این طهارت موجب طهارت باطن و ذهن می شود و در نتیجه از خواب ها و رویاهای باطل آزاد خواهد شد .

مرحوم محدث نوری در جلد 4 کتاب « دارالسلام » می فرماید : اگر انسان نسبت به خوراکش مواظبت داشته باشد و قت کند که چه چیز بخورد و چه مقدار بخورد، روح او قدرت سیر دراکناف آسمان ها را می یابد و گرنه بر عکس ،پرخوری موجب جولان شیطان در قلب و خیالش در خواب و بیداری

می شود .

رسول خدا « صلی الله علیه و آله و سلم » می فرمایند : « الرویا ثلاث : منها اهاویل الشیطان لیحزن بها ابن ادم ، و منها ما یهم به الرجل فی یقظته فیراه فی منامه . و منها جزء من سته و اربعین جزء من النبوه » خواب ؛ سه گونه است : یکی القائاتی که شیطان می کند تا فرزندان آدم را بترساند و نگران کند ، و یکی هم آنچه را در بیداری مورد توجه قرار داده درخوابش آن را میبیند ــ با تغییراتی از طریق صورت خیالیه ــ و یکی هم خواب هایی است که جزئی است از چهل و شش جزء نبوت رسول خدا « صلی الله علیه و آله و سلم» فرمودند : « از نبوت ــ با رحلت آن حضرت ــ چیزی باقی نمانده مگر مبشرات . پرسیدند : مبشرات چیست ؟ فرمودند : « الرویا الصالحه ؛ رویای صالح » (بهاء الدین خرمشاهی ، مسعود انصاری ، پیام پیامبر « صلی الله علیه و آله و سلم» ، ص 459)

امام صادق « علیه السلام » می فرمایند : در مورد رویا فکر کن که چگونه خداوند در مورد آنها تدبیر کرده و راست و دروغ آن را به هم در آمیخته ، اگر همه رویاها راست بود ، مردم همه پیامبر بودند ، و اگر همه دروغ بود ، در رویا فایده ای نبود .

از امام محمد باقر « علیه السلام » داریم که : « ان رویا المومن ترف بین السماء و الارض علی راس صاحبها حتی یعبرها لنفسه او یعبرها له مثله فاذا عبرت لزمت الارض فلا تقصوا رویاکم الا علی من یعقل » رویای مومن بین زمین و آسمان در گردش است تا آنکه خودش آن را برا ی خود تعبیر کند ، یا دیگری برای او تعبیر نماید ، پس آنگاه که تعبیر کرد به زمین می آید و قطعی می شود ، خوابتان را جز به کسی که خردمند است نگوئید . در همین رابطه به ما دستور داده اند اولاً : خواب خود را به هر کس نگوئید تا تعبیرکند .ثانیاً : رسول خدا «صلی الله علیه و آله و سلم » فرمودند : اگر آن خواب ناخوشایند بود

وضو بگیرد و نماز بخواند و بداند آن از شیطان است و از شرآن به خدا پناه برد و از آن با کسی سخن نگوید (بهاء الدین خرمشاهی ، مسعود انصاری ، پیام پیامبر « صلی الله علیه و آله و سلم» ، ص 455)

نقش عقاید در رویا

عنایت داشته باشید که در بسیاری موارد ما در خواب حادثه را به صورتی می بینیم و در بیداری به صورت دیگر ظاهر می شود که احتیاج به تعبیر دارد . مثلاً طرف خواب می بیند در قبرستان قدم می زند ، وقتی معبر خواب او را تعبیر می کند به او گوشزد می کند تو با رفقای جاهل و کافر رفت و آمد داری . چون در خواب با صورت حقیقی رفقایش که از حیات واقعی که همان ایمان است محرومند ، رو به رو می شود . زیرا انسان دارای مراتب مختلف است ، یک مرتبه از وجود او مرتبه ی جسم مادی و حس اوست ، یک مرتبه ی او مرتبه ی خیال یا وجود مثالی او می باشد ، که در آن خواب از منظر مرتبه ی وجود مثالی اش با آن رفقا رو به رو شده و آنها را در قبرستان دیده ، چون ما در هر عالمی در مرتبه ی خاصی از مراتب وجودی خود هستیم .

آنچه در موضوع فهم معنی رویا و چگونگی آنها مفید است رابطه ی بین عقاید انسان است با رویاهای او . عقاید و افکار هر کس با چگونگی رویاهای او هماهنگی دارد .

اگر عقاید و افکار صاحب رویا در باب دین ، عقاید و افکار حق باشد ، رویای او در این باب جز در موارد استثنایی ، حق و منطبق با حق خواهد بود ، و اگر عقاید او در باب دین ، باطل و بر خلاف حق باشد ، رویای او هم جز در موارد استثنایی ، باطل و بر خلاف حق خواهد بود ، و چنانچه عقاید و افکار او در دین از حق و باطل آمیخته باشد ، رویای او نیز در این باب از حق و باطل آمیخته خواهد بود .

آن کس که عقایدش حق است ، رویاهای او و حکایت های صحیحی می باشند ، ولذا اگر در خواب دید نابینا شده ، به واقع در ساحت برزخی خود نابینا است و از دیدن درست حقایق ناتوان شده و خود او را به خودش نشان می دهند که بداند یا در موضوعی فعلاً گمراه است و یا بعداً به گمراهی خواهد افتاد . و از این طریق او را هشدارمی دهند تا هدایت شود (برای توضیح بیشتربه کتاب«پنج رساله » از آیت الله شجاعی ، ص 245 رجوع فرمائید)

در همین رابطه رسول خدا «صلی الله علیه و آله و سلم » فرمودند : « اصدقکم رویا اصدقکم حدیثا » آن کسی از شما خواب هایشان راست تر است که راستگوترین شما است .

آن کس که عقاید و افکار او در باب دین ، عقاید باطلی است ، معمولاً آنچه در باب رویا در خصوص خود و دیگران می بیند حکایت های ناصحیح و بر خلاف حق است ، چون در بیداری هم حقیقت موضوعات را غلط می دید ، و لذا در آن ساحت هم با باطن حقیقی موضوعات رو به رو نمی شود. آن کس که عقاید و افکار او در باب دین حق و باطل به هم آمیخته باشد ، معمولاً آنچه در باب رویا در خصوص خود و دیگران می بینند ، حق و باطل به هم آمیخته خواهد بود .

کسانی که از دسته ی دوم هستند و عرض شد که در باب دین ، عقاید باطلی دارند ، همان طور که در مورد زندگی دنیایی و دستورات و وعده های دین عقایدشان باطل است ، رویاهای آنها نیز باطل است . اینها به راحتی گناه می کنند و به جای توبه از گناه می گویند خدا ارحم الراحمین است ،

همین قضاوت باطل را در موضوعات دیگر دین نیز دارند و دامن زدن به هوس های خود را با توجیه شرعی ادامه می دهند . این افراد در رویاهای خود مطابق همین افکار غلط بر خلاف قرآن و بیانات معصومین « علیهم السلام» خواب می بینند . اینها همان طور که در حال بیداری با خوش بینی های کاذب زندگی می کنند ، با رویاهایی از همین سنخ رو به رو می شوند . به عبارتی خواب های خوش و صورت های مختلفی را می بینند که حکایت می کند مشمول عفو و مغفرت الهی قرار گرفته اند و حضرات معصومین «علیهم السلام» به آنها توجه نموده اند (عنایت داشته باشید که در روایت داریم هر کس خواب امام معصوم (ع)را دید رویای او صادق است ؛ چون شیطان نمی تواند به صورت امام یا پیامبر « صلی الله علیه و آله و سلم» ظاهر شود ، در صورتی است که انسان قبلاً صورت امام را دیده باشد ، و گر نه همان طور که در بیداری شیطان ها از طریق مسیلمه ی کذاب ها ادعای پیامبری کردند و مدعی شدند پیامبرخدایند، درخواب هم شیطان بصورت پیامبر و امام ظاهر می شود و مدعی می شود پیامبر و امام است)
حال حساب کنید این رویاهای خوب و خواب های خوش ،وقتی با قضاوت ها وسخن های باطلی که عرض شدجمع شود،چه غوغایی در بین بی خبران از اهل ایمان به پا می کند و چه خسرانی به راه دارد ، حداقل آن این است که دیگر برای اهل ایمان و آنهایی که سعی می کنند از طریق عقاید صحیح و آداب شرعی دینداری کنند ، رجحانی قائل نیستند .
افراد فوق همان طورکه دردنیا انسان های بی قید به دستورات شرعی را بد نمی دانستند ،پس ازفوت آنها نیز آنها را درخواب در وضع خوب می بینند ، غافل از اینکه این رویاها مصنوع ذهن خود آنان است .
رسول خدا «صلی الله علیه و آله و سلم » می فرمایند : « الرویا ثلاثه ، رویا بشری من الله ، رویا مما یحدث به الرجل نفسه ،و رویا من تحزین الشیطان . فاذا رای احدکم ما یکره فلا یحدث به و لیقم و لیصل » خواب سه نوع است : رویاییکه مژده ای است ازطرف خدا ،و رویایی که کسی باخودش سخن می گوید ، و رویایی غم آور که از شیطان است ، و چون یکی از شما خواب ناراحت کننده دید به کسی نگوید،برخیزد و نماز گزارد .و نیز از آن حضرت داریم که « الرویا ثلاثه ، بشری من الله ، و تحزین من الشیطان . والذی یحدث به الانسان نفسه فیراه فی منامه »خواب سه گونه است،مژده ای از طرف خدا ، رویایی که ایجاد حزن است از طرف شیطان ، و رویایی که حدیث با نفس است .
در دو روایت فوق حضرت «علیه السلام » یکی از اقسام رویا را عبارت از این می دانند که انسان چیزی را که در بیداری در باطن خود به خود میگوید و در درون او هست ، همان را به هنگام خواب در رویا می بیند .
آنچه در آخر لازم است عزیزان عنایت فرمایند ؛ موضوع به دنبال خواب رفتن است ، به این معنی که بخواهید خواب ببینید ،همین امر موجب میشود که برای خود ، خواب دیدن بسازید و خلاصه کار شما این می شود که دائم خواب ببینید و بخواهید آن را دنبال کنید . به ما فرموده اند به خواب خود اعتماد نکنید تا دنبال خواب دیدن نباشیم .
حسن بن عبدالله قبل از اینکه شیعه ی امام کاظم « علیه السلام » شود ، خواب های حسنه و خوب می دید و دیگران نیز برای وی خواب های خوبی می دیدند ، ولی وقتی شیعه شد این رویاها به کلی از وی قطع شد ، شبانگاهی که به خواب رفته بود در عالم خواب حضرت صادق « علیه السلام » را در رویا دید و از پریدن خواب ها به وی شکایت کرد **(** به چند صفحه قبل توجه داشته باشید فرماییدکه حسن بن عبدالله قبلاً در بیداری حضرت صادق « علیه السلام»را دیده است و به همین جهت به خواب خود اعتماد نمود . زیرا وقتی رسول خدا « صلی الله علیه و آله و سلم» می فرمایند : « لا یمثل الشیطان بی » شیطان به شکل من متمثل نمی شود ، این حکم در مورد ائمه ی معصومین « علیهم السلام» نیز صادق است **)** حضرت به او گفتند : « لا تغتم فان المومن اذا رسخ فی الایمان رفع عنه الرویا ... » ؛ غمگین مباش ! زیرا که مومن چون در ایمانش راسخ گردد ، دیگر خواب نمی بیند . چون انسان از طریق ایمان ، متوجه وجود حقایق می شود و این در حالی است که جنبه ی وجودی حقایق فوق صورت است تا آن صورت در خیال او جلوه کند و او در خواب با صورت خیالی موضوعات رو به رو شود.

تغییر اسم ؟!

سوال : اخیراً دیده می شود که عده ای برای رفع مشکل افراد و یا جهت شفا از بیماری توصیه می کنند آنها اسم خود را تغییر دهند تا آنجا که به افراد می گویند اسمی مثل محمد و یا فاطمه را تغییر دهند و مثلاً پوریا یا صدف بگذارند . جالب است که بعضاً با تغییر اسم مشکل شان رفع شده و یا بیماری آنها بهبود یافته ، موضوع این کار چیست ؟
جواب : به ما توصیه شده است که نام نیک بر فرزندانتان بگذارید . رسول اکرم «صلی الله علیه و آله و سلم » می فرمایند : « من حق الولد علی والده ثلاثه ، یحسن اسمه ، و سعلمه الکتابه ، و یزوجه اذا بلغ از حقوقی که فرزند بر پدر خود دارد سه چیز است : اسم نیکو برای او انتخاب کند ، نوشتن به وی بیاموزد ، وقتی بالغ شد وسائل تزویجش را فراهم نماید . حتی رسول خدا «صلی الله علیه و آله و سلم » می فرمایند : « من ولد له اربعه اولاد و لم یسم احدهم باسمی فقد جفانی » ؛ اگر کسی چهار فرزند دارد و نام یکی را محمد نگذارید به من جفا کرده است . و نیز روایات از حضرت صادق (ع) خبر میدهد :« استحسنوا اسماءکم فانکم تدعون بها یوم القیامه قم یا فلان بن فلان الی نورک قم یا فلان بن فلان لا نور لک » ؛نام های نیکو بگذارید

زیرا روز قیامت به آن نامها صدایشان می زنند و می گویند:ای فلان پسر فلان ! به سوی نورت برخیز ! وای فلان پسر فلان ! برخیز ! ولی نوری نداری . اگر پدر و مادری نام نیک بر فرزندشان نگذارند در قیامت فرزندشان از آنها شکایت می کند .

از سلیمان جعفری روایت شده که گفت از ابالحسن « علیه السلام » شنیدم می فرمود : « لا یدخل الفقر بیتا فیه اسم محمد او احمد او علی او الحسن او الحین او طالب او عبدالله او فاطمه من النساء»؛ فقرداخل خانه ای که در آن نام محمد و یا احمد و یا علی و یا حسن و یا حسین و یا جعفر و یا طالب و یا عبدالله و یا فاطمه باشد نمی شود . «ان الشیطان اذا سمع منادیا ینادی یا محمد یا علی ذاب کما یذوب الرصاص » ؛ از ابی جعفر « علیه السلام » نقل شده که فرمود : شیطان وقتی صدای کسی را که به اسم محمد و یا علی صدا می زند بشنود مانند سرب ذوب می شود .

اما این که عده ای با محاسبه های غیر قابل اعتماد می آیند بر اساس حروف ابجد عدد مربوط به اسمی را تعیین می کنند و سپس آن عدد را نسبت به امری دیگر مثل عدد مربوط به اسم همسر آن فرد ، مقایسه می کنند و ادعا می نمایند این دو عدد همخوانی ندارد ، پس باید اسم هایشان را عوض کنند تا همخوانی پیدا کنند ؛ نه تنها حرف بی پایه و اساسی است ، بلکه پشت کردن به عقل و دستور شریعت الهی است .

و اینکه چرا بعضاً با تغییر اسم ، مشکلات فرد یا خانواده مرتفع می شود و یا بیماری طرف بهبود می یابد ، پای شیطان در میان است . آری شیطان برای هلاکت انسان مشکلاتی را ایجاد می کند تا او را از خدا باز دارد و به غیر خدا متوسل شود و عملاً از دین الهی فاصله بگیرد و لذا در این راستا راه های موفقیت های ظاهری را برای او می گشاید ولی در زیر این موفقیت ها ایمان طرف را از او می گیرد و سپس همان موفقیت های ظاهری را نیز از آن فرد دریغ می کند .

برای شیطان کار دشواری نیست که حتی عامل بهبودی شخصی از بیماری شود تا از آن طریق او را به هلاکت برساند . در حالی که خداوند سلامتی و بیماری و توسعه ی رزق و محدود بودن رزق را بسترامتحان بندگانش قرارداد تا انسان ها در شرایط مختلف بتوانندبندگی خدا را درجان خود نهادینه کنند . حال انسانی که از دین الهی فاصله گرفت به جای آنکه سختی ها و بیماری ها را بستر امتحان الهی بداند و در عین برنامه ریزی طبیعی جهت رفع آنها ، بندگی خود را محفوظ دارد ، بی صبری از خود نشان می دهد و به وسایل غیر الهی متوسل می شود و خود را در دنیا و آخرت رو سیاه می نماید . در حالی که قبلاً در حدیث قدسی مطرح شد که خداوند می فرماید :

»به عزت و جلال و بزرگواری و رفعتم بر عرشم سوگند که آرزوی هر کس را که به غیر من امید بندد ، به نومیدی قطع می کنم . و نزد مردم بر او جامه ی خواری می پوشانم ، و او را از تقرب خود می رانم و از فضلم دور می کنم . آیا او در گرفتاری ها به غیر من آرزو می بندد ، در صورتی که گرفتاری ها به دست من است ؟ و به غیر من امیدوار می شود و در فکر خود در خانه ی جز مرا م ی کوبد با آن که کلیدهای همه ی درهای بسته نزد من است و در خانه ی من برای کسی که مرا بخواند باز است ؟

کیست که در گرفتاری هایش به من امید بسته و من امیدش را قطع کرده باشم ؟ کیست که در کارهای بزرگش به من امیدوار گشته و من امیدش را از خود بریده باشم ؟ ... » که متن کامل حدیث در صفحات قبل مطرح شد .

این روایت گرانقدر در عین اینکه در مسئله ی فوق ما را متذکر می نماید که در امورمان به غیر از خدا متوسل نشویم ، به ما تذکر میدهد چگونه امید بستن به ساحر و امثال آنها ما را با ناکامی در امورمان رو به رو می کند .

خداوند ان شاء الله به من و شما توفیق دهد تا در کسب معارف و اخلاق و رعایت آداب دینی موفق شویم و سعی کنیم آن عقاید را قلبی نماییم تا منور به نور عالم معنا گردیم و مورد نظر رضایتمندانه ی پرورگارمان قرار گیریم .

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته